

مبانی و روش شیخ صدوق در تفسیر قرآن کریم

محمود کریمی^۱، محسن دیمه کار گراب^۲

(تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۱/۱۲/۲۳ - تاریخ پذیرش نهایی: ۱۳۹۲/۸/۲۵)

چکیده

شیخ صدوق از فقها و محدثان طراز اول امامیه در قرن چهارم هجری قمری است. نظر به صیغه روایی اغلب آثارش، بیشتر در زمره محدثان به شمار آمده و وجهه تفسیری او کمتر مورد توجه قرار گرفته است. کتاب تفسیر قرآن صدوق به ما نرسیده لکن در میان آثار به جا مانده از وی می‌توان به برخی از دیدگاه‌های تفسیری‌اش دست یافت. این نوشتار در صدد است تا مبانی و روش تفسیری وی را از میان آثار مذکور استخراج کند. قدسی بودن و وحیانی بودن، نص و قرائت واحد، قابل فهم بودن و جواز تفسیر قرآن و نیز ساختار چند معنایی و پیوستگی آیات آن، از مهم‌ترین مبانی تفسیری شیخ صدوق است. تفسیر قرآن به قرآن و تفسیر قرآن به سنت، ناظر به روش ابن‌بابویه در تفسیر قرآن به مأثور است. از سوی دیگر تفسیر ادبی، تأویل آیات متشابه، بیان بطون آیات، بیان وجه جمع بین روایات تفسیری، نقد روایات تفسیری و نقد آراء تفسیری دیگران، ناظر به روش تفسیر اجتهادی اوست. بررسی شیوه تفسیر موضوعی در ارائه مباحث تفسیری، تحلیل ارتباط روش تفسیری قرآن به قرآن با روایت «ضرب قرآن» در آثار شیخ صدوق، بررسی شیوه وی در تبیین مفردات قرآن و اشاره به گرایش روایی و کلامی وی در تفسیر قرآن کریم از دیگر مباحث این نوشتار است.

کلیدواژه‌ها: تفسیر اجتهادی، تفسیر ادبی، تفسیر قرآن به سنت، تفسیر قرآن صدوق، تفسیر محدثان، شیخ صدوق.

۱. نویسنده مسئول، دانشیار دانشکده الهیات و معارف اسلامی دانشگاه امام صادق (علیه‌السلام):

Karimii@isu.ac.ir

۲. دانشجوی دکتری علوم قرآن و حدیث دانشگاه فردوسی.

طرح مسأله

ابوجعفر، محمد بن علی بن بابویه قمی، مشهور به شیخ صدوق (د ۳۸۱ق) از فقیهان و محدثان بزرگ و از اصحاب کتب اربعه شیعه در قرن چهارم هجری است که عمر خویش را صرف تعلیم و ترویج آموزه‌های قرآن و عترت کرده و کتاب‌های ارزشمندی نگاشته است، لکن اغلب کتاب‌های وی به متأخران نرسیده که در میان آن‌ها می‌توان به کتاب تفسیر قرآن و کتاب مختصر فی تفسیر القرآن اشاره کرد [۷۰، ص ۳۹۱-۳۹۲]. اگرچه تفسیر وی مفقود شده لکن دیدگاه‌های تفسیری وی در میان آثار بجا مانده از وی به خوبی مشهود است^۱. لذا با توجه به ابعاد اجتهادی این دیدگاه‌ها از یک سو و اهمیت و ضرورت بررسی روش‌شناسی تفسیر قرآن در آن دوران از سوی دیگر، تبیین روش وی در تفسیر قرآن ضروری می‌نماید اما پیش از پرداختن به این مطلب، مبانی تفسیری وی مورد بررسی قرار می‌گیرد.

۱. مبانی تفسیری شیخ صدوق

مبانی تفسیر قرآن یکی از مهم‌ترین مباحث در حوزه علوم قرآنی به شمار می‌آید و پیوسته مورد توجه و اهتمام قرآن‌پژوهان و علاقه‌مندان به قرآن کریم به ویژه مفسران قرآن بوده است. مبانی تفسیر قرآن به آن دسته از پیش‌فرض‌ها، اصول موضوعه و باورهای اعتقادی یا علمی گفته می‌شود که مفسر با پذیرش و مبنا قرار دادن آن‌ها، به تفسیر قرآن می‌پردازد. به عبارت دیگر هر مفسری ناگزیر است مبنای خود را در مورد عناصر اساسی دخیل در فرآیند تفسیر قرآن روشن سازد [۳۸، ص ۴۰]. مبانی تفسیری شیخ صدوق به شرح زیر است:

۱.۱. قدسی بودن و وحیانی بودن قرآن

قدسی بودن قرآن از نظر عالمان شیعه بدین معناست که تمامی الفاظ و محتوای آن از سوی خداوند بر پیامبر (ص) نازل شده و جبرئیل امین، واسطه نزول آن بوده است. اثبات

۱. آثار بجامانده از شیخ صدوق عبارت‌اند از الاعتقادات فی دین الإمامیه، الأمالی، التوحید، ثواب الأعمال و عقاب الأعمال، الخصال، صفات الشیعه، فضائل الشیعه، فضائل الأشهر الثلاثة، علل الشرائع، عیون أخبار الرضا (ع)، کمال الدین، مصادقه الإخوان، معانی الأخبار، المقنع، کتاب من لا یحضره الفقیه، الهدایة فی الأصول و الفروع، المواعظ، کتاب النبوة، مقتل صدوق که دو کتاب اخیر بازسازی شده است. [۶۱، ص ۱۰۴-۱۷۹] البته «مصادقه الإخوان» هم به شیخ صدوق، و هم به پدرش نسبت داده شده است (نک: [۲، ج ۱، ص ۳۸۳ و ج ۲، ص ۶۱؛ ۹۷، ص ۱۵۰])

قدسی بودن قرآن نزد مفسران شیعه بسیار مهم بوده و هست؛ زیرا آن‌ها در مقام تبیین و تفسیر کلام الهی هستند و می‌خواهند از متن قرآن، مراد و مقصود متکلم وحی، یعنی خداوند را دریابند و آن را منبع معارف و شناخت دین اسلام قرار دهند [۶۶، ص ۵۰-۵۱]. به عنوان نمونه آیات تحدی [هود: ۱، یونس: ۳۸، بقره، ۲۳-۲۴ و اسراء: ۸۸]، آیات «وَأَنَّهُ لَنَزِيلُ رَبِّ الْعَالَمِينَ نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ» [الشعراء، ۱۹۲-۱۹۳]؛ «لَا تُحَرِّكُ بِهِ لِسَانَكَ لِتَعْجَلَ بِهِ إِنَّ عَلَيْنَا جَمْعَهُ وَقُرْآنَهُ فَإِذَا قَرَأْتَهُ فَاتَّبِعْ قُرْآنَهُ» [القیامة، ۱۶-۱۸]؛ «وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ» [النجم، ۳-۴] به خوبی بیانگر قدسی بودن و وحیانی بودن الفاظ و عبارتهای قرآن از ناحیه خداوند متعال است [رک: ۴، ص ۸۹-۹۰ و ۱۲۰-۱۲۲؛ ۶۶، ص ۱۲۰-۱۲۴].

شیخ صدوق در باب «الاعتقاد فی القرآن» می‌نویسد: «اعتقادنا فی القرآن أَنَّهُ کلام اللّٰه و وحیه و تنزیله و قوله و کتابه و أَنَّهُ لَا یَأْتِیهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَیْنِ یَدَیْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ و أَنَّهُ القصص الحق و أَنَّهُ قول فَصْلٌ و مَا هُوَ بِالْهَزْلِ و أَنَّ اللّٰه تعالیٰ محدثه و منزله. [۴، ص ۸۳]. در کتاب «توحید» نیز می‌نویسد: «إِنَّ الْقُرْآنَ کلام الله و وحی الله و قول الله و کتاب الله [۶، ص ۲۲۵].

در آثار شیخ صدوق روایات متعددی ناظر به دیدگاه وحیانی بودن الفاظ قرآن وجود دارد که تأثیرپذیری وی از آن‌ها به خوبی ملموس است؛ مانند روایتی از امام صادق (ع) که فرمود: «هُوَ کَلَامُ اللّٰهِ و قَوْلُ اللّٰهِ و کِتَابُ اللّٰهِ و وَحْیُ اللّٰهِ و تَنْزِیْلُهُ و هُوَ الْکِتَابُ الْعَزِیزُ الَّذِی لَا یَأْتِیهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَیْنِ یَدَیْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ» [۴، ص ۵۴۵؛ ۶، ص ۲۲۴] و نیز روایتی از امام رضا (ع) که فرمود: «لَیْسَ بِخَالِقٍ و لَا مَخْلُوقٍ و لَکِنَّهُ کَلَامُ اللّٰهِ عَزَّ و جَلَّ» قرآن نه خالق و نه مخلوق است بلکه کلام خداوند عزوجل است [۴، ص ۵۴۵-۵۴۶؛ ۶، ص ۲۲۳ و نیز فرمود: «کَلَامُ اللّٰهِ لَا تَتَجَاوَزُوهُ و لَا تَطْلُبُوا الْهُدْیَ فِیْ غَیْرِهِ فَتَضِلُّوا» قرآن کلام خداست از آن نگذردید و هدایت را در غیر آن نجوید که گمراه می‌شوید [۴، ص ۵۴۶؛ ۶، ص ۲۲۳-۲۲۴؛ ۱۰، ج ۲، ص ۵۶].

۲.۱. نص و قرائت واحد قرآن

نص و قرائت واحد قرآن کریم مبنای دیگر شیخ صدوق در تفسیر قرآن است. این مطلب از روایتی استنباط می‌شود که در کتاب «اعتقادات/الإمامیه» از امام صادق (ع) نقل شده که فرمود: «الْقُرْآنُ وَاحِدٌ، نَزَلَ مِنْ عِنْدِ وَاحِدٍ عَلَى وَاحِدٍ، وَ إِنَّمَا الْاِخْتِلَافُ مِنْ جِهَةِ الرِّوَاةِ» [۴،

ص ۸۶]. پیش از وی کلینی این روایت را به سند صحیح از زراره از امام باقر^(ع) چنین نقل کرده است: «إِنَّ الْقُرْآنَ وَاحِدٌ نَزَلَ مِنْ عِنْدِ وَاحِدٍ وَلَكِنَّ الْاِخْتِلَافَ يَجِيءُ مِنْ قَبْلِ الرَّوَاةِ» و نیز به طریق خویش از فضیل بن یسار نقل کرده است: «قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ^(ع) إِنَّ النَّاسَ يَقُولُونَ إِنَّ الْقُرْآنَ نَزَلَ عَلَى سَبْعَةِ أَحْرَفٍ فَقَالَ كَذَبُوا أَعْدَاءُ اللَّهِ وَلَكِنَّهُ نَزَلَ عَلَى حَرْفٍ وَاحِدٍ مِنْ عِنْدِ الْوَاحِدِ [۵۷، ج ۲، ص ۶۳۰].

اما روایت نزول قرآن بر هفت حرف را شیخ صدوق در کتاب «الخصال» از امام صادق^(ع) نقل کرده است: «إِنَّ الْقُرْآنَ نَزَلَ عَلَى سَبْعَةِ أَحْرَفٍ وَأَدْنَى مَا لِلْإِمَامِ أَنْ يُفْتِيَ عَلَى سَبْعَةِ وُجُوهِ ثُمَّ قَالَ هَذَا عَطَاؤُنَا فَأَمْنٌ أَوْ أَمْسِكْ بِغَيْرِ حِسَابٍ» [۸، ج ۲، ص ۳۵۸]. به لحاظ سندی ابن ولید، صفار، عباس بن معروف و حماد بن عثمان توثیق شده‌اند [۷۰، ص ۳۸۳، ۳، ۵۴، ۱۴۳، ۲۸۱؛ ۴۶، ص ۴۴۲؛ ۵۶، ص ۳۷۵؛ ۱۶، ص ۳۰۷]. در این میان حال «محمد بن یحیی صیرفی» روشن نیست و لذا این روایت مجهول و ضعیف به شمار می‌آید. به لحاظ دلالتی نیز با صحیح زراره و روایت فضیل بن یسار در تعارض است و نمی‌توان به آن اعتماد نمود زیرا مطابق این دو روایت، راوی به امام صادق^(ع) عرض می‌کند که مردم می‌گویند قرآن به هفت حرف نازل شده است و آن حضرت می‌فرماید دشمنان خدا دروغ گفته‌اند؛ بلکه قرآن بر حرف واحد از نزد خدای واحد نازل شده است [۵۷، ج ۲، ص ۶۳۰] اما بر فرض مماشات در سند، به لحاظ دلالتی می‌توان به وجوه زیر برای «سبعة احرف» اشاره کرد:

أ) **بطون قرآن کریم:** یکی از وجوهی که می‌توان درباره روایت نزول قرآن بر هفت حرف در نظر گرفت، این است که این روایت را ناظر به مسأله بطون و وجوه قرآن بدانیم زیرا در این روایت، نزول قرآن بر هفت حرف، به نحو مطلق بیان نشده است بلکه بلافاصله پس از آن در عبارت «وَأَدْنَى مَا لِلْإِمَامِ أَنْ يُفْتِيَ عَلَى سَبْعَةِ وُجُوهِ»، عبارت «سبعة وجوه» ذکر شده است [۱۳، ج ۲، ص ۳۵۸] ضمن آنکه برخی روایت مذکور را به صورت «سبعة أوجه» نقل کرده‌اند [۴۰، ص ۱۹۶؛ ۵۹، ج ۸۹، ص ۹۸]؛ اما دلالت این روایت بر بطون قرآن کریم شواهد متعددی دارد که در ادامه به آن‌ها اشاره می‌شود.

عیاشی این روایت را در باب «تفسیر الناسخ و المنسوخ و الظاهر و الباطن...» [۴۷، ج ۱، ص ۱۱]، بحرانی، در مقدمه تفسیرش در باب «فی أن القرآن له ظهر و بطن و عام و خاص...» [۲۴، ج ۱، ص ۴۷] و مجلسی نیز آن را در بحار الانوار در باب «أن القرآن ظهراً و بطناً...» [۵۹، ج ۸۹، ص ۷۸] نقل کرده‌اند. ذکر این روایت در ابواب مذکور بیانگر آن است

که عیاشی، بحرانی و مجلسی روایت مذکور را ناظر به بطون قرآن دانسته‌اند. مؤید دیگر بر این دیدگاه، روایتی از صفار (د ۲۹۰ق) از امام باقر^(ع) است که فرمود: «تَفْسِيرُ الْقُرْآنِ عَلَى سَبْعَةِ أَحْرَفٍ مِنْهُ مَا كَانَ وَمِنْهُ مَا لَمْ يَكُنْ بَعْدُ ذَلِكَ تَعْرِفُهُ الْأُئِمَّةُ^(ع)».

فیض کاشانی (د ۱۰۹۱ق)، آن را نص در بطون و تأویلات دانسته است [۵۰، ج ۱، ص ۶۰]. صاحب جواهر (د ۱۲۶۶ق) نیز علاوه بر احتمال تقیه در این روایت، با قرینه ذیل روایت «و أدنی ما للإمام أن یفتی علی سبعة وجوه...» مراد از احرف سبعة را در این روایت، «بطون قرآن» دانسته است [۷۱، ج ۹، ص ۲۹۵]. در برخی از منابع روایی مقدم عامه، پس از روایت نزول قرآن بر هفت حرف، عبارات «ظهر و بطن» نیز در روایت وجود دارد که این امر مراد از صدر روایت را مشخص نموده است. به عنوان نمونه ابویعلی موصلی (د ۳۰۷ق)، طبری (د ۳۱۰ق)، ابن حبان (د ۳۵۴ق) و طبرانی (د ۳۶۰ق) از ابن مسعود از رسول خدا^(ص) روایت کرده‌اند که فرمود: «إنَّ القرآن نزل علی سبعة أحرف لكل آية منه ظهر و بطن ولكل حد مطلع» [۴۳، ج ۱، ص ۹؛ ۱۵، ج ۱، ص ۲۷۶؛ ۴۲، ج ۱۰، ص ۱۰۵-۱۰۶]. البته در «حلیة الأولیاء» و «تاریخ مدینة دمشق» در ادامه روایتی از ابن مسعود که شبیه روایت فوق است، عبارت «و أن علی بن أبی طالب^(ع) عنده علم الظاهر و الباطن» آمده است [۱۸، ج ۴۲، ص ۴۰۰؛ ۲۴، ج ۱، ص ۴۷] به نقل از حلیة الأولیاء. از این رو بنا بر توجیه مذکور که ناظر به مسأله بطون قرآن کریم است، روایت شیخ صدوق در خصال با صحیحه زراره و روایت شبیه به آن در «اعتقادات الإمامیة» منافاتی نخواهد داشت.

ب) لغات: شیخ صدوق در بخشی از مناظره خویش با یکی از ملحدان، نزد رکن الدوله، این گونه تصریح کرده است: «معرفت تأویل قرآن کریم را نمی‌توان به طریق استخراج و استنباط فهمید، زیرا این کار وقتی ممکن است که قرآن به یک لغت نازل شده باشد و دانشمندان آن لغت نیز مراد را بدانند، اما قرآن به لغات کثیره نازل شده است و در آن مطالبی وجود دارد که مراد از آن جز به بیان الهی دانسته نمی‌شود، مثل نماز و زکات و حج و از این قبیل» [۱۲، ج ۱، ص ۹۹-۱۰۰]. اگرچه شیخ صدوق تصریح نکرده که مراد از روایت نزول قرآن بر سبعة أحرف، لغات کثیره است لکن یکی از احتمال‌های قابل توجه درباره دیدگاه او درباره روایت «نزول قرآن بر سبعة أحرف» آن است که وی این روایت را ناظر به «لغات کثیره» دانسته است. بر این اساس عدد هفت نیز در اینجا بر مبالغه و کثرت دلالت دارد. قاسم بن سلّام (د ۲۲۴ق)، ابن قتیبه (د

۲۷۶ق)، بیهقی (د ۴۵۸ق)، ابن اثیر (د ۶۰۶ق) و برخی از دانشمندان امامی نیز به این دیدگاه اشاره کرده‌اند [۵۲، ج ۳، ص ۱۵۹-۱۶۲؛ ۱۹، ص ۲۹-۳۰؛ ۳، ص ۳۶۹؛ ۵۸، ج ۵، ص ۳۶۵؛ ۴۴، ج ۵، ص ۳۷؛ ۵۹، ج ۱۲، ص ۵۲۰؛ ۵۵ و ج ۷، ص ۳۲۱؛ ۲۵، ج ۸، ص ۹۹].

ج) احتمال تقیه: توجیه دیگر این روایت گفته صاحب جواهر (د ۱۲۶۶ق) است که در صورت صدور، این روایت را تقیه‌ای و موافق روایات مشهور سبعة احرف می‌داند [۷۱، ج ۹، ص ۲۹۵].

علاوه بر آنچه ذکر شد، شیخ صدوق این روایت را نه در «کتاب من لایحضره الفقیه» که در مقدمه آن، روایاتش را صحیح و معتبر دانسته [۱۴، ج ۱، ص ۳]. بلکه در «الخصال» نقل کرده است که در مقدمه آن، اشاره‌ای به اعتبار و یا صحت روایات آن نکرده و هدفش صرف نقل روایات مشتمل بر خصال و اعداد بوده است و روایت مذکور را نیز بر همین اساس نقل کرده است [۸، ج ۱، ص ۱].

نکته دیگر اینکه به نظر می‌رسد شیخ صدوق این روایت را صحیح ندانسته زیرا آنجا که اعتقادات امامیه را بیان می‌کند روایتی از امام صادق^(ع) شبیه صحیح زراره از امام باقر^(ع) [۵۷، ج ۲، ص ۶۳۰] آورده و چنین نقل کرده که امام صادق^(ع) فرمود: «القرآن واحد، نزل من عند واحد علی واحد و إنما الاختلاف من جهة الرواة» [۴، ص ۸۶].

از سوی دیگر در انتهای روایت دیگر «قرائت قرآن بر هفت حرف» که شیخ صدوق آن را نقل کرده آمده است: «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكَ أَنْ تَقْرَأَ الْقُرْآنَ عَلَى سَبْعَةِ أَحْرَفٍ» [۸، ج ۲، ص ۳۵۸]. از لحاظ سند در این روایت، «محمد بن علی ماجیلویه»، از مشایخ شیخ صدوق است. «محمد بن یحیی عطار قمی» و «محمد بن أحمد بن یحیی» را نجاشی توثیق کرده است [۷۰، ص ۳۵۳ و ۳۴۸]. «عیسی بن عبدالله هاشمی» نیز شخصیتی است که نجاشی و ابن شهر آشوب او را دارای کتاب دانسته‌اند [۷۰، ص ۲۹۵؛ ۱۷، ص ۸۷]؛ اما شیخ صدوق «احمد بن هلال عبرتائی» را جرح کرده و عمل به متفردات روایی او را جایز نمی‌داند [۱۲، ج ۱، ص ۷۶]. نجاشی او را با عبارت «صالح الرواية يعرف منها و ينكر و قد روی فيه ذموم من سيدنا أبي محمد العسكري^(ع)» توصیف کرده است [۷۰، ص ۸۳]. شیخ طوسی او را غالی و متهم در دین [۴۶، ص ۸۳] دانسته و علامه حلی نیز روایت او را غیر مقبول دانسته است [۳۲، ص ۲۰۲]. درباره «احمد بن هلال کرخی» نیز وی به توقیعی از ابوالقاسم حسین بن روح مبنی بر لعن و براءت از وی اشاره کرده است [۳۲، ص ۲۷۴]. به لحاظ دلایلی از منظر امامیه در مورد روایت مذکور وجوه زیر محتمل است:

الف) احتمال تقیه: این روایت در بسیاری از منابع اهل سنت نیز نقل شده است [۲۳، ج ۵، ص ۱۲۸؛ ۷۲، ج ۲، ص ۲۰۳-۲۰۴]. لذا برخی از دانشمندان امامی همچون محقق بحرانی، با توجه به اینکه روایت مذکور از یک سو موافق با روایات عامه است و از سوی دیگر با روایات زرار و فضیل بن یسار منافات دارد، مناسب‌ترین وجه در صدور این روایت را حمل آن بر تقیه دانسته‌اند [۲۵، ج ۸، ص ۹۹].

ب) لغات: احتمال دوم شیخ یوسف بحرانی، لغات است یعنی هفت لغت از لغات عرب، بدین گونه که این لغات در قرآن کریم پراکنده است، برخی از قرآن به لغت قریش، برخی از آن به لغت هذیل، هوازن، یمن و دیگر لغات است [۳، ج ۱، ص ۳۶۹؛ ۲۵، ج ۸، ص ۹۹].

ج) لهجه‌ها: احتمال دیگر، حمل آن بر لهجه‌های گوناگون است که این امر با صحیح زرار منافاتی ندارد. آیه‌الله معرفت بر این باور است که «احرف» در این حدیث به معنای لهجه‌های مختلف عرب است، چنانکه در احادیث اهل سنت نیز به همین مضمون آمده و همین معنا از آن اراده شده است و خداوند دامنه گسترده‌ای را در مورد قرآن، برای این امت فراهم کرده تا آنان بتوانند قرآن را به لهجه‌های مختلف بخوانند [۶۳، ج ۲، ص ۹۳]. دیگر اینکه شیخ صدوق پس از روایت «إِنَّ الْقُرْآنَ نَزَلَ عَلَى سَبْعَةِ أَحْرَفٍ» روایت «امکان قرائت قرآن بر هفت حرف» را نقل کرده است [۸، ج ۲، ص ۳۵۸]. لذا ذکر این روایت پس از روایت «نزل قرآن بر هفت حرف»، می‌تواند قرینه‌ای باشد بر اینکه شیخ صدوق روایت نزول قرآن بر هفت حرف را ناظر به مسأله امکان قرائت قرآن بر هفت حرف و تسهیل امر قرائت قرآن دانسته است که این امر با تفسیر روایت مذکور به لهجه‌های گوناگون تناسب داشته و با صحیح زرار نیز تعارضی ندارد.

۳.۱. قابل فهم بودن قرآن کریم و جواز تفسیر آن

از جمله مبانی مهم در تفسیر قرآن از منظر مفسران شیعه، آن است که تفسیر امری ممکن و قرآن کریم قابل فهم و تفسیر است و مراتب تفسیر عمومی آن منحصر به معصومان^(ع) نیست و برای دیگر مفسران نیز مقدور است [۶۶، ص ۱۲۵] و این امر یکی از مبانی تفسیری شیخ صدوق نیز هست. نقل متعدد اقوال تفسیری امامیه و عامه درباره برخی از آیات قرآن کریم که مبتنی بر اجتهادهای تفسیری آن‌ها بوده [به عنوان نمونه نک: ۸، ج ۱، ص ۲۶۵-۲۶۶؛ ۹، ج ۱، ص ۳۶، ۴۹، ۵۰، ۵۴، ۶۳، ۶۷] ناظر به قابل فهم بودن

قرآن و جواز تفسیر آن است، زیرا اگر وی قائل به این مطلب نبود بی‌تردید از ذکر آن اقوال خودداری کرده و یا پس از نقل آن، تصریح می‌کرد که به جز معصومان^(ع) کسی قابلیت فهم و تفسیر قرآن را ندارد و در تفسیر قرآن تنها باید به روایات تفسیری بسنده شود. این در حالی است که وی چنین مطلبی بیان نکرده و اشکالات وی به برخی از اقوال تفسیری، ناظر به فهم نادرست مفسر است و نه اشکال مبنایی بر غیرقابل فهم بودن قرآن برای غیر معصومان^(ع).

از سوی دیگر اجتهادهای تفسیری شیخ صدوق در کتب به‌جا مانده از وی، بهترین مؤید بر این مدعاست (نک: ادامه نوشتار). شایان ذکر است که وی تأویل و تفسیری که مؤید عقلی و روایی نداشته باشد را نمی‌پذیرد [۱۲، ج ۱، ص ۱۱۹]، لکن باید توجه داشت که از منظر او بین فهم مراد از حروف مقطعه و فهم آیات دیگر قرآن تفاوت قابل توجهی وجود دارد زیرا وی معرفت به مراد از حروف مقطعه در قرآن کریم را مختص به اهل بیت^(ع) دانسته است [۱۲، ج ۲، ص ۶۴۰].

۴.۱. ساختار چند معنایی قرآن کریم

اعتقاد به ساختار چندمعنایی برای همه آیات قرآن، در شمار مهم‌ترین مبانی تفسیر قرآن از منظر مفسران شیعه است. بر این اساس برای هر آیه باید پس از گذر از معنای ظاهری، به معنای درونی و لایه‌های بعدی معانی آیات - که از آن‌ها به «بطن» و یا «استعمال لفظ در بیش از یک معنی» تعبیر می‌شود - نیز توجه شود.

در اصطلاح مفسران شیعه، غالباً «بطن» در برابر معنای ظاهر آیات و همتای «تأویل» است؛ زیرا غالب مفسران شیعه بر اساس روایت «ظهره تنزیله و بطنه تاویله» [۵۹، ج ۸۹، ص ۹۴] تأویل را با باطن آیات یکسان و آن را مرحله‌ای پس از فهم ظاهری آیات می‌دانند [۴۶، ج ۱، ص ۹ و ۶۲، ص ۱۰]. علامه طباطبایی نیز معتقد است باطن، همان معانی نهفته در درون معنای ظاهری است؛ خواه یک معنا باشد یا بیشتر، قریب باشد یا بعید [۴۱، ج ۳، ص ۷۴]. با این توضیح در واقع بطن همان معنای درونی هر آیه و فراتر از مدلول لفظی و ظاهری آن است. این معنا شامل مدلول درونی کلام و از نوع مدلول التزامی غیر بین است [۶۲، ج ۱، ص ۳۱]. بنابراین هر معنای غیر ظاهری، بطن است و دارای مراتب و سیر صعودی و در برابر تنزیل است که سیر نزولی دارد و این همان «ساختار چند معنایی» آیات است [۶۶، ص ۱۳۰-۱۳۱].

در آثار موجود شیخ صدوق عبارتی ناظر به دیدگاه ساختار چندمعنایی آیات دیده نشد، لکن دو روایت وجود دارد که ناظر به اشتغال قرآن بر معانی ظاهری و باطنی و به تعبیر دیگر بیانگر ساختار چندمعنایی قرآن کریم است:

أ) شیخ صدوق به اسناد خویش از حمران بن اعین نقل کرده که گفت: «سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ^(۴) عَنْ ظَهْرِ الْقُرْآنِ وَ بَطْنِهِ فَقَالَ: ظَهْرُهُ الَّذِينَ نَزَلَ فِيهِمُ الْقُرْآنُ وَ بَطْنُهُ الَّذِينَ عَمِلُوا بِمِثْلِ أَعْمَالِهِمْ يَجْرِي فِيهِمْ مَا نَزَلَ فِي أَوْلَئِكَ» [۸، ص ۲۵۹].

ب) در روایتی دیگر که از امیرالمؤمنین^(ع) نقل شده آمده است: «فَمَا نَزَلَتْ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ آيَةٌ مِنَ الْقُرْآنِ، وَ لَا شَيْءٌ عَلَّمَهُ اللَّهُ تَعَالَى مِنْ حَلَالٍ أَوْ حَرَامٍ، أَوْ أَمْرٍ أَوْ نَهْيٍ، أَوْ طَاعَةٍ أَوْ مَعْصِيَةٍ، أَوْ شَيْءٍ كَانَ أَوْ يَكُونُ، إِلَّا وَ قَدْ عَلَّمَنِيهِ وَ أَقْرَأَنِيهِ، وَ أَمَلَاهُ عَلَيَّ وَ كَتَبْتُهُ بِخَطِّي، وَ أَخْبَرَنِي بِتَأْوِيلِ ذَلِكَ وَ ظَهْرِهِ وَ بَطْنِهِ، فَحَفِظْتُهُ ثُمَّ لَمْ أَتَسَّ مِنْهُ حَرْفًا» [۴، ص ۱۲۱].

۱. ۵. انسجام و پیوستگی آیات قرآن کریم

قرآن گرچه در طول ۲۳ سال بر پیامبر اسلام^(ص) نازل شده و نزول آیات آن در مراحل و شرایط مختلف بوده است، ولی همه آن‌ها در ارتباط با هم و از نظر معنا دارای انسجام واحدی هستند و خداوند، آیات قرآن را به گونه‌ای بیان کرده است که همساز و هم جهت و دارای ارتباط معنایی هستند [۶۶، ص ۱۴۲]؛ به عبارت دیگر آیات قرآن از ساختار منسجمی برخوردارند و به یکدیگر پیوسته هستند و با نگاهی جامع به آن‌ها تفسیرشان به شکل کامل‌تر صورت می‌گیرد.

برای فهم انسجام ساختاری و محتوایی آیات قرآن، لازم است به طبقه‌بندی «آیات محکم» و «آیات متشابه» و مرجع بودن آیات محکم برای آیات متشابه توجه شود [۴۱، ج ۳، ص ۴۳-۶۴ و ج ۲، ص ۲۳؛ ۶۶، ص ۱۴۳]. در روایتی از شیخ صدوق به نقل از امام رضا^(ع) دلیل لزوم ارجاع آیات متشابه به آیات محکم قرآن کریم چنین بیان شده است: «هرکس آیات متشابه قرآن را به آیات محکم آن برگرداند به راه راست هدایت شده است. همانا در اخبار ما مانند متشابه قرآن، متشابه و نیز مانند محکم قرآن، محکم وجود دارد؛ پس متشابه آن را به محکم آن برگردانید و از متشابه آن پیروی نکنید که گمراه می‌شوید.» [۱۰، ج ۱، ص ۲۹۰]

شیخ صدوق در تفسیر آیه ۳۰ سوره بقره تصریح می‌کند که آیه "وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً.." متشابه است و معانی متعددی برای آن

محتمل است. یکی از آن معانی این است که جاهل تصوّر می‌کند، خداوند در موضوعی که بر او پوشیده است، با خلش مشورت می‌کند، اما استدلال‌کننده‌ای که با افعال محکمه و جلالت جلیله به ذات پاک الهی استدلال می‌کند، می‌گوید که او برتر از آن است که معنایی بر او پوشیده شود، یا حالتی بر او گنگ باشد، زیرا هیچ چیزی در آسمان‌ها و زمین، او را درمانده نمی‌کند و روش فهم این آیه متشابه، مانند سایر آیات متشابه است که آن‌ها را به آیات محکّمات ارجاع می‌دهند تا عذری برای کسی که در نادانی و الحاد گام گذاشته باقی نماند [۱۲، ج ۱، ص ۸].

۲. روش تفسیری

مراد از روش تفسیری، شیوه هر مفسر در تفسیر قرآن و بیان ادات و وسیله‌ای است که وی به منظور پرده برداشتن از ظاهر آیات به آن اعتماد کرده است؛ مواردی از قبیل اینکه آیا از عقل برای تفسیر استفاده کرده است یا از نقل و در صورت بهره‌گیری از نقل، آیا در تفسیر قرآن از خود قرآن نیز استفاده می‌کند و یا فقط از سنت بهره می‌برد و یا به هر دو اعتماد می‌کند و خلاصه اینکه از چه وسیله‌ای به عنوان کلید به منظور رفع ابهام از آیات قرآن استفاده می‌کند [۳۵، ص ۷۳]. بررسی میراث تفسیری شیخ صدوق نشان می‌دهد که او در تفسیر قرآن به لحاظ روش تحلیل محتوایی از شیوه‌های متعددی استفاده کرده که ذیلاً به آن می‌پردازیم:

۱.۲. تفسیر قرآن به مآثور

تفسیر به مآثور که از آن به تفسیر نقلی نیز یاد می‌شود، آن است که در تفسیر آیه، از اثر و نقل استفاده شود، خواه آن اثر و نقل، آیات دیگر قرآن باشد، یا کلام معصوم^(ع) و یا کلام غیر معصوم، مانند صحابه [۶۶، ص ۱۶۷]. با بررسی آثار به‌جامانده از شیخ صدوق می‌توان به شیوه‌های زیر در تفسیر مآثور پی برد:

۱.۱.۲. تفسیر قرآن به قرآن

بی‌تردید متقن‌ترین منبع برای تفسیر قرآن کریم خود قرآن است زیرا امیرالمؤمنین^(ع) درباره قرآن فرمود: «وَيَنْطِقُ بَعْضُهُ بِبَعْضٍ وَ يَشْهَدُ بَعْضُهُ عَلَى بَعْضٍ» [۳۷، ص ۱۹۲]. برخی از مطالب در بعضی از آیات به صورت مبهم و مجمل بیان شده درحالی‌که همان

مطالب در آیات دیگری به صورت مفصل و مبین آمده است. قرآن نیز خود را «تَبْيَانًا لِّكُلِّ شَيْءٍ» [النحل، ۸۹] معرفی کرده است. سخن معروف «القرآن یفسر بعضه بعضاً» نیز ناظر به روش تفسیری قرآن به قرآن است [۶۲، ج ۲، ص ۲۲]. شیخ صدوق از ابی‌معمر سعدانی روایت کرده که امیرالمؤمنین^(ع) در پاسخ به تردیدهای شخصی در مورد وجود اختلاف در قرآن کریم، فرمود: «إِنَّ كِتَابَ اللَّهِ لِيُصَدِّقُ بَعْضُهُ بَعْضًا وَ لَا يَكْذِبُ بَعْضُهُ بَعْضًا» به درستی که کتاب خدا بخشی از آن بخش دیگرش را تصدیق می‌کند و هرگز برخی از آیاتش آیات دیگر را تکذیب نمی‌کند [۶، ص ۲۵۵]. این روایت ناظر به روش تفسیر قرآن به قرآن است که یکی دیگر از گونه‌های روش تفسیری شیخ صدوق است. او در موارد متعددی از این شیوه استفاده کرده که به برخی از آن‌ها اشاره می‌کنیم:

أ) شیخ صدوق «أَيَّدِ» در آیه «وَالسَّمَاءَ بَنَيْنَاهَا بِأَيْدٍ...» [الذاریات، ۴۷] را به معنی قوت دانسته و در ادامه، آیه «...وَأَذْكُرْ عَبْدَنَا دَاوُدَ ذَا الْأَيْدِ...» [ص، ۱۷] را که در آن «ذَا الْأَيْدِ» به معنی «ذا القوة» است، به عنوان مؤیدی بر گفته خویش ذکر کرده است [۴، ص ۲۳].

ب) شیخ صدوق با اشاره به آیه «الَّذِينَ كَانَتْ أَعْيُنُهُمْ فِي غِطَاءٍ عَنْ ذِكْرِي وَ كَانُوا لَا يَسْتَطِيعُونَ سَمْعًا» [الکهف، ۱۰۱] مقصود از «ذکر الله» را با استناد به آیات «...قَدْ أَنْزَلَ اللَّهُ إِلَيْكُمْ ذِكْرًا رَسُولًا يَتْلُوا عَلَيْكُمْ آيَاتِ اللَّهِ مُبَيِّنَاتٍ...» [الطلاق، ۱۰-۱۱] که در آن‌ها مراد از ذکر، رسول خداست پیامبر دانسته است [۱۲، ج ۲، ص ۶۳۹-۶۴۰]. وی روایتی نیز از امام رضا^(ع) نقل کرده که حضرت در جواب سؤال مأمون، درباره آیه مذکور فرمود: «إِنَّ غِطَاءَ الْأَعْيُنِ لَا يَمْنَعُ مِنَ الذِّكْرِ وَ الذِّكْرُ لَا يُرَى بِالْعْيُونِ وَ لَكِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ شَبَّهَ الْكَافِرِينَ بِوَلَايَةِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ^(ع) بِالْعُمَيَّانِ لِأَنَّهُمْ كَانُوا يَسْتَثْقِلُونَ قَوْلَ النَّبِيِّ^(ص) فِيهِ وَ لَا يَسْتَطِيعُونَ سَمْعًا» «همانا پوشش چشم از ذکر منع نمی‌کند و ذکر به چشمها دیده نمی‌شود و لیکن خداوند کسانی را که به ولایت علی بن ابی طالب^(ع) کافر شده‌اند به کوران تشبیه فرموده زیرا که ایشان گفتار پیامبر^(ص) را در شأن او گران می‌شمردند و تاب شنیدن آن را نداشتند» [۶، ص ۳۵۴]. در این روایت، آیه مذکور ناظر به ولایت امیرالمؤمنین علی^(ع) تفسیر شده اما روایت مذکور مانع از بیان دیدگاه اجتهادی وی در تفسیر آن نشده است.

ج) وی در مباحث امامت و غیبت در کتاب کمال‌الدین روایتی از امام صادق^(ع) نقل کرده که حضرت در پاسخ به سؤالی درباره آیه «...يَوْمَ يَأْتِي بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ لَا يَنْفَعُ

نَفْسًا إِيْمَانُهَا لَمْ تَكُنْ آمَنَتْ مِنْ قَبْلُ أَوْ كَسَبَتْ فِي إِيْمَانِهَا خَيْرًا..» [الأنعام، ۱۵۸] فرمود: مراد از آیات، امامان و مراد از آیه مورد انتظار، حضرت مهدی قائم^(ع) است، پس هرگاه که قیام کند کسی که پیش از قیام او به سیف، ایمان نیاورده، ایمان آوردنش سودی به او نمی‌بخشد هرچند که به پدران پیش از او ایمان داشته باشد [۱۲، ج ۱، ص ۳۰]. شیخ صدوق به منظور تأیید و تصدیق این روایت که مراد از «آیات» در آیه مذکور، حجج الهی^(ع) است، در ذیل روایت به آیات «وَجَعَلْنَا ابْنَ مَرْيَمَ وَ أُمَّهُ آيَةً..» [المؤمنون، ۵۰] و «وَأَنْظِرْ إِلَىٰ حِمَارِكَ وَلِنَجْعَلَ آيَةً لِلنَّاسِ..» [البقرة، ۲۵۹] اشاره کرده که مراد از «آیه» در آن‌ها حجت است [۱۲، ج ۱، ص ۱۸ و ۵].

با توجه به روایت شیخ صدوق از امیرالمؤمنین^(ع) که ناظر به روش تفسیر قرآن به قرآن است و نیز نمونه‌های متعددی که او برخی از آیات را به این شیوه تفسیر کرده می‌توان چنین نتیجه گرفت که شیخ صدوق روایت امام باقر^(ع) در مورد ضرب قرآن به قرآن را که فرمود: «مَا ضَرَبَ رَجُلٌ الْقُرْآنَ بَعْضُهُ بِبَعْضٍ إِلَّا كَفَرَ» [۷، ص ۲۸۰ و ۱۳، ص ۱۹۰] و نیز سخن محمد بن حسن بن ولید را که در توضیح آن گفته است: «هو أن تجيب الرجل في تفسير آية بتفسير آية أخرى» [۸، ص ۱۹۰] ناظر به روش تفسیر قرآن به قرآن ندانسته بلکه آن را تفسیر به رأی محسوب کرده است. در نتیجه تفسیر قرآن به قرآن از نظر شیخ صدوق یک روش تفسیری مشروع و صحیح است.

۲.۱.۲. تفسیر قرآن به سنت

یکی از بهترین و مطلوب‌ترین راه‌های فهم قرآن، تفسیر آن با سنت معصومان^(ع) است. در واقع، سنت معصومان^(ع) یکی از منابع علم تفسیر و از اصول بررسی و تحقیق برای دستیابی به معارف قرآنی است. عترت طاهرین^(ع) بر اساس حدیث متواتر ثقلین همتای قرآن بوده که تمسک به یکی از آن دو بدون دیگری، مساوی با ترک هر دو ثقل است [۳۰، ج ۱، ص ۱۳۲]. دو نمونه ذیل ناظر به این شیوه تفسیری در میراث تفسیری شیخ صدوق است:

أ) شیخ صدوق در باب «معنى الصراط» نه روایت نقل کرده که یکی از آن‌ها چنین است: مفضل بن عمر گوید: «از امام صادق^(ع) پرسیدم، صراط چیست؟ فرمود: راهی به سوی شناختن خدای بزرگ است و صراط دو گونه است: صراط در این سرای، صراط در آن سرای، اما صراط دنیا امام است که فرمان‌برداری از او واجب است، هر کس که در

دنیا او را شناخت و رهنمودهای او را بکار بست، در آخرت از صراط که پلی است به روی جهنم خواهد گذشت و هر کس در اینجا امام خود را شناخت، هنگام گذشتن از صراط آخرت گامش خواهد لغزید و در آتش دوزخ خواهد افتاد [۸، ص ۳۲].

ب) در باب «معنی الحرج» در آیه «وَمَنْ يُرِدْ أَنْ يُضِلَّهُ يَجْعَلْ صَدْرَهُ ضَيِّقًا حَرَجًا...» [الأنعام، ۱۲۵] به ذکر دو روایت بسنده نموده است [۸، ص ۱۴۵]. ذکر روایات اسباب نزول نیز ناظر به شیوه تفسیری قرآن به سنت است. شیخ صدوق روایات متعددی درباره سبب نزول برخی از آیات نقل کرده که بیانگر اعتماد وی به این گونه روایات است. به عنوان مثال وی سبب نزول آیات اول سوره مجادله را در «کتاب من لایحضره الفقیه» نقل کرده است [۱۴، ج ۳، ص ۵۲۶-۵۲۷].

۲.۲. تفسیر اجتهادی

اجتهاد در تفسیر، ناظر به تلاش جدی مفسر به منظور فهم معانی و مقاصد قرآن کریم است و این امر مبنی بر امکان فهم و جواز تفسیر قرآن کریم است. البته باید به این نکته توجه کرد که اجتهاد در فهم قرآن کریم غیر از تفسیر به رأی است، زیرا سعی و تلاش به منظور فهم مقاصد آیات از طریق راه‌های شناخته شده در میان علماء ممنوع نیست، بلکه ممدوح است و برای فهم قرآن کریم چاره‌ای جز آن نیست. آنچه مفسر پس از تفکر و تأمل در مفردات، جمله‌ها، سیاق و نظایر آیات به آن راه می‌یابد تفسیری مقبول است و هیچ همپوشانی با تفسیر به رأی ندارد [۳۵، ص ۶۷]. بررسی میراث تفسیری شیخ صدوق به خوبی گونه‌های اجتهاد وی در تفسیر قرآن را نشان می‌دهد:

۲.۲.۱. تفسیر ادبی

شیخ صدوق در تفسیر خود از روش ادبی نیز به گونه‌ای که در ذیل بیان می‌شود بهره برده است.

۲.۲.۱.۱. تبیین معنی مفردات: یکی از لوازم تفسیر قرآن، فهم مفردات آیات آن است. اهمیت این مطلب به اندازه‌ای است که راغب اصفهانی، فهم معانی مفردات آیات را از نیازهای اولیه برای طالبان فهم قرآن دانسته است [۳۴، ص ۵۴]. برخی نیز استفاده از حقائق، معارف، احکام و آداب قرآن کریم را مبتنی بر فهم دقیق و صحیح مفردات آیات آن دانسته‌اند [۶۵، ج ۱، ص ۵]. تبیین معنی مفردات آیات یکی دیگر از شیوه‌های

تفسیری شیخ صدوق است. به عنوان نمونه، وی به منظور تبیین کلمه «العَفْو» از اسماء خداوند که در آیات «وَكَانَ اللَّهُ عَفْوَاً غَفُوراً» [النساء، ۹۹] و «...فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ عَفْوَاً قَدِيراً» [النساء، ۱۴۹] ذکر شده است می‌نویسد: «عفو» نامی مشتق از «عفو» و بر وزن فاعول است و «عفو» محو و پاک کردن ناپیدا کردن نشانه است. «عفا الشيء» به معنای آن است که چیزی ناپیدا شود و برود و کهنه گردد و گفته می‌شود «عفوته أنا» هرگاه آن را محو کنم. مراد این است که «عفو» در هردو کاربرد لازم و متعدی آمده است و ترجمه فقره اول آنکه آن چیز کهنه شد و ترجمه فقره دوم آنکه من آن‌ها را کهنه کردم و از این مقوله است قول خداوند «عَفَا اللَّهُ عَنْكَ لِمَ أَذْنَتْ لِهِمْ» [التوبة، ۴۳] یعنی خدا اذن دادنت به ایشان را از تو محو کرد [۶، ص ۲۰۸؛ برای تبیین کلمه «الغفور» در بیان شیخ صدوق نیز رک: ۶، ص ۲۰۸].

اما شیوه‌هایی که شیخ صدوق در تبیین مفردات از آن استفاده کرده است عبارت‌اند

از:

أ) **بیان مراد از مفردات در آیه:** در برخی موارد به منظور تبیین مفردات آیه، مراد از آن را ذکر کرده مانند آیه «وَمَنْ يَحْلِلْ عَلَيْهِ غَضَبِي فَقَدْ هَوَىٰ» [طه، ۸۱] که در آن مراد از غضب خداوند را عقاب او و مراد از رضایتش را ثواب دادن او دانسته است [۴، ص ۲۴-۲۵]. یا مراد از «صلاة» در آیه «هُوَ الَّذِي يُصَلِّي عَلَيْكُمْ وَمَلَائِكَتُهُ» [الأحزاب، ۴۳] را از ناحیه خدا به معنی رحمت و از ناحیه فرشتگان به معنی تزکیه و از ناحیه مردم به معنی دعاء [۴، ص ۲۵] و مراد از «تذذیر خداوند» در آیه «وَيَحْذَرُكُمُ اللَّهُ نَفْسَهُ» [آل عمران، ۲۸ و ۳۰] انتقام خداوند دانسته است [۴، ص ۲۵].

ب) **بیان وجه تسمیه:** گاه به منظور تبیین مفردات آیه، وجه تسمیه آن را ذکر کرده است که این روش بیشتر در مورد اسماء انبیاء به کار رفته است. از جمله وی در تبیین معنای «ابراهیم» از مشایخ خویش شنیده است که «سُمِّيَ إِبْرَاهِيمَ لِأَنَّهُ هَمَّ فَبَرَّ وَ قَدْ قِيلَ إِنَّهُ هَمَّ بِالْآخِرَةِ وَ بَرَّ مِنَ الدُّنْيَا»، یعنی ابراهیم را به این دلیل ابراهیم گفتند که اراده و قصد نمود و بلافاصله احسان و نیکی کرد. بعضی نیز گفته‌اند: جهت نامیدنش به این نام آن است که او به آخرت روی آورد و از دنیا دوری نمود [۹، ج ۱، ص ۳۴]. و درباره معنای «آدم» می‌نویسد: خداوند او را از اديم زمین آفرید و درباره «ادريس» می‌نویسد: «ادريس» احکام خداوند و سنن اسلام را پیوسته به مردم درس می‌داد. درباره «نوح» می‌نویسد: نوح بر خود نوحه‌سرایی می‌کرد (يَنُوحُ) و مدت پانصد

سال گریست و نفس خود را از گمراهی‌هایی که قومش در آن غوطه‌ور بودند رها کنید (نَحَى) [۱۳، ص ۴۸].

ج) استناد به شواهد شعری عرب: استناد به اشعار عرب از دیگر شیوه‌های شیخ صدوق در تبیین مفردات است مانند موارد زیر:

- وی در تبیین معنای قدر، یکی از معانی قدر را با استناد به آیه «إِلَّا امْرَأَتَهُ قَدَرْنَا» [الْحَجَر، ۶۰] کتابت و اخبار ذکر کرده زیرا «قَدَرْنَا» در این آیه را به معنی «کتبنا» و «أَخْبَرْنَا» دانسته و سپس به شعر «و اعلم بأن ذا الجلال قد قدر في الصحف الأولى آلتی کان سطر» از عجاج استناد کرده [۲۲، ج ۱، ص ۳۸۳؛ ۷۳، ص ۵۰-۵۱؛ ۴۳، ج ۱۵، ص ۷۴] و می‌نویسد: «قَدَر» به معنی «کَتَب» است [۶، ص ۳۸۴].

- شیخ صدوق «الصَّمَدُ» را به معنای سیدی می‌داند که در میان قومش مطاع است به گونه‌ای که کاری را بدون اجازه او بجا نیاورند و در ادامه به بیت زیر استناد می‌کند: "علوته بحسام ثم قلت له خذها حذيف فأنْت السَّيد الصَّمَد"، یعنی بلند نمودم شمشیری جان‌ستان را بر سر او و به وی (از روی استهزاء) گفتم: بگیر این ضربت را ای حذیفه که توئی بزرگی که مطاعی» [۶، ص ۱۹۷].

مصراع دوم در [۴۹، ج ۷، ص ۱۰۴ و ۱۹، ص ۴۷۶] و به طور کامل در [۲۷، ج ۱۳، ص ۱۳۵ و ۱۶۹-۱۷۰] آمده است. پس از صدوق، کلینی (د ۳۲۹ق) نیز این بیت را در باب «تَأْوِيلِ الصَّمَدِ الكافي آورده است [۵۷، ج ۱، ص ۱۲۴].

د) استناد به امثال عرب: شیخ صدوق گاه به منظور تبیین مفردات، به برخی از امثال عرب اشاره کرده است؛ مانند:

- در تبیین معنای صفت «الْعَزِيز» برای خداوند که در آیات متعددی از قرآن آمده است [مانند آل عمران، ۱۲۶؛ الأنعام، ۹۶] می‌نویسد: «عزیز» معنایش آن است که چیزی او را عاجز نمی‌کند و چیزی که خدا آن را خواسته باشد بر او ممتنع نیست. پس او غلبه کننده بر همه چیز است و غالبی است که مغلوب نیست. وی در ادامه به منظور تأیید سخن خویش علاوه بر استناد به آیه «وَعَزَّيْنِي فِي الْخِطَابِ» [ص، ۲۳]، یعنی برادرم غلبه کرد بر من و در جواب دادن غالب شد، به مثل «مَنْ عَزَّ بَزَّ» [۴۹، ج ۷، ص ۳۵۳؛ ۲۰، ج ۱، ص ۳۸۳] به معنی «من غلب سلب» یعنی هر که غالب شد ربود، استناد نموده است [۶، ص ۲۰۶].

- وی به منظور تبیین کلمه «الْخَالِقُ» از اَسْمَاءُ الهی که در آیه «هُوَ اللَّهُ الْخَالِقُ الْبَارِئُ الْمُصَوِّرُ» [الحشر، ۲۴] ذکر شده است، واژه «خلق» را در لغت به معنی «تقدیرک الشیء» بیان کرده و در ادامه به منظور تبیین بهتر این معنا به مثل «إِنِّی إِذَا خَلَقْتُ فَرِیتٌ»^۱ اشاره کرده است، یعنی من چون اندازه کنم می‌برم نه چون کسی که اندازه می‌کند و نمی‌برد؛ کنایه از آنکه هر چه گفتم انجام می‌دهم و هر بنائی که گذاشتم به آن عمل می‌کنم و در کارها عزم دارم [۶، ص ۲۱۶].

۲.۱.۲.۲. بیان نکات نحوی: ابوحیان اندلسی (د ۷۴۵ق) در مقدمه تفسیرش، علم نحو و علم معانی و بیان را در کنار علم لغت، علم حدیث، علم اصول فقه، علم کلام و علم قرائات، از جمله علوم دانسته است که شایسته نیست کسی بدون احاطه علمی به آن‌ها به تفسیر قرآن کریم اقدام کند و هر که به غیر این علوم بسنده کند، از فهم غوامض آیات قرآن و پی‌بردن به لطایف شگفت‌انگیز آن به دور خواهد ماند. بررسی دیدگاه‌های تفسیری شیخ صدوق نشان می‌دهد که وی گاه به منظور تبیین بهتر آیات به برخی از نکات نحوی اشاره کرده است؛ مانند نمونه‌های زیر:

أ) شیخ صدوق «..الأکرم» [العلق، ۳] را به معنی کریم دانسته و معتقد است گاه وزن أفعَل به معنی فعیل است مانند آیات «وَهُوَ أَهْوَنُ عَلَيْهِ» [الروم، ۲۷] که در آن «اهون» به معنی هین و «لَا یَصْلَاهَا إِلَّا الْأَشْقَى» [اللیل، ۱۵] و «وَسَیُجَنَّبُهَا الْأَتْقَى» [اللیل، ۱۷] که در آنها اشقی و اتقی به معنی شقی و تقی می‌باشد. او همچنین در تأیید این دیدگاه نحوی به این بیت استناد کرده است که «إِن الذی سمک السماء بنی لنا بیتاً دعائمه أعز و أطول» [۴۹، ج ۱، ص ۷۶؛ ۲۲، ج ۲، ص ۱۲۱؛ ۲۰، ج ۱، ص ۳۷۴]، یعنی کسی که آسمان را برافراشت، برای ما خانه‌ای بنا کرده که پایه‌های آن محکم و مرتفع است. وی در ذیل این بیت، «أعز» و «أطول» را به معنی عزیز و طویل دانسته است [۶، ص ۲۰۰].

ب) شیخ صدوق صفت «البدیع» برای خداوند را که ناظر به آیه «بَدِیعُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ» [البقرة، ۱۱۷ و الأنعام، ۱۰۱] است به معنی «مخترع تازه‌ها و پدیدآورنده چیزها نه بر وجه تقلید و پیروی کردن» دانسته و می‌نویسد: این از باب فعیل به معنی

۱. برگرفته از سخن حجاج بن یوسف. نک: [۲۷، ج ۷، ص ۲۷۴؛ ۴۳، ج ۶، ص ۲۰۴؛ ۶۴، ج ۳، ص ۱۲۸؛

۳۹، ج ۴، ص ۱۹۴].

مُفْعِل است مانند «عَذَابٌ أَلِيمٌ» که به معنی مؤلم است. سپس به بیت «أَمِنْ رِيحَانَةِ الدَّاعِي السَّمِيعِ يُوْرَقْنِي وَ أَصْحَابِي هَجُوعِ» [۲۲، ج ۱، ص ۲۸۲؛ ۱۹، ص ۱۸۱؛ ۴۳، ج ۱، ص ۹۵] استناد نموده و در ذیل آن می‌نویسد: سمیع به معنی مُسْمِع، یعنی شنوونده است» [۶، ص ۱۹۹].

۲.۲.۱.۳. بیان نکات بلاغی: بیان نکته‌های بلاغی از دیگر شیوه‌های تفسیری

شیخ صدوق است؛ مانند نمونه‌های زیر:

الف) مجاز: وی در تبیین معنی «الشَّكُّور» و «الشَّاكِر» که ناظر به آیات «..فَإِنَّ اللَّهَ شَاكِرٌ عَلِيمٌ» [البقرة، ۱۵۸] و «وَكَانَ اللَّهُ شَاكِرًا عَلِيمًا» [النساء، ۱۴۷] است به وقوع مجاز در این کلمات اشاره کرده و می‌نویسد: معنی این دو نام آن است که خدا نسبت به بندگان به خاطر اعمالشان شکرگزار است و این توسع و مجاز است زیرا شکر در لغت، معرفت به احسان است و اوست که با بندگان محسن و بر ایشان منعم است ولی خداوند چون فرمان برداران را بر طاعت ایشان جزاء دهنده است، جزاء دادن خود را برای ایشان بر وجه مجاز شکر قرار داد چنان که مکافات منعم شکر نامیده شده است [۶، ص ۲۱۶].

ب) کنایه: امام حسن عسکری^(ع) در روایتی در مورد حدیث نبوی «لَا تُعَادُوا الْأَيَّامَ فَتُعَادِيَكُمْ» [۳۳، ص ۳۶۳؛ ۵۳، ج ۲، ص ۱۴۵؛ ۱۲، ج ۲، ص ۳۸۳؛ ۳۶، ص ۳۹۹]، ایام را به امامان معصوم^(ع) تأویل کرده است. شیخ صدوق ذیل این روایت می‌نویسد: ایام، ائمه نیست لکن کنایه از ائمه^(ع) است و به این دلیل به طور کنایه ذکر شده که معنای آن را جز اهل حق پی نبرند. وی به منظور تأیید روایت و دیدگاه خویش درباره آن به نمونه‌هایی از کنایه در قرآن اشاره کرده و از جمله می‌گوید خداوند «التین»، «الزیتون» و «طور سینین» را کنایه از پیامبر اکرم^(ص)، حضرت علی^(ع)، امام حسن و امام حسین^(ع) بیان کرده و «السیر فی الأرض» کنایه از نظر در قرآن است. امام صادق^(ع) درباره آیه «وَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ..» [الروم، ۹] فرمود: معنایش آن است که آیا در قرآن نظر نمی‌کنند. وی در ادامه می‌نویسد نمونه‌هایی از این نوع بسیار است [۸، ج ۲، ص ۳۹۴-۳۹۶].

ج) معانی حروف: شیخ صدوق می‌نویسد: هر جا که در قرآن کریم حرف «أو» ذکر شده معنی خیار (اختیار) را افاده می‌کند. این نوع از مباحث در علم معانی بررسی می‌شود [۸، ص ۸۷].

(د) توجه به نوع خطاب: تعیین نوع خطاب در آیات، یکی دیگر از جلوه‌های بلاغی در تفسیر قرآن کریم است. اهمیت این امر به اندازه‌ای است که بی‌توجهی به آن در برخی از آیات قرآن، موجب تردید در عصمت پیامبر اکرم (ص) می‌شود. شیخ صدوق می‌نویسد: در مورد آیاتی مانند «وَلَوْ لَا أَنْ تَبْتَئَاكَ لَقَدْ كِدْتَ تَرْكُنُ إِلَيْهِمْ شَيْئاً قَلِيلاً إِذَا لَأَذَقْنَاكَ ضِعْفَ الْحَيَاةِ وَضِعْفَ الْمَمَاتِ» [الإسراء، ۷۴-۷۵] و «لَئِنْ أَشْرَكَتَ لِيَحْبِطَنَّ عَمَلُكَ وَلَتَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ» [الزمر، ۶۵] و «لِيَغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَ مَا تَأَخَّرَ» [الفتح، ۲]، باور ما بر این است که به «إِيَّاكَ أَعْنِي و اسمعی یا جاره» نازل شده است [۴، ص ۸۷]. وی در ذیل روایتی از امام صادق (ع)، درباره خطاب عتاب‌آمیز موسی (ع) به هارون (ع) [طه، ۹۴] می‌نویسد: اینکه موسی موی سر برادر را گرفت در واقع موی سر خود را گرفته چه آن که عادت معمول بین مردم این است که وقتی یکی از ایشان را غمی عارض شود یا به مصیبت بزرگی مبتلا شود دست را بر سر می‌گذارد و اگر به بلا و سختی گرفتار گردد محاسن خود را می‌گیرد. در اینجا نیز گویا مراد موسی از گرفتن موی سر برادر این بود که هارون بداند بر او لازم است مغموم بوده و در قبال آنچه قوم مرتکب شده‌اند باید جزع و فزع کرده و خود را مصیبت‌زده بداند. از آنجایی که امت انبیاء به منزله گله و انبیاء و حجج (ع) به مثابه شبان هستند، سزاوارترین افراد به غمگین شدن در صورتی که گله متفرق و هلاک شود شبان است. موسی هارون را در نگهبانی از امت، وکیل خود نموده و به وی وعده داده بود که در قبال ارشاد ایشان و نیک مراقبت نمودن از آن‌ها اجر خواهد داشت و در صورت تضییع نمودن ایشان مؤاخذه خواهد شد. در عرف مردم نیز معمول است که شخص نزدیک را مورد خطاب و عتاب قرار داده و به خاطر حرکت قبیحی که شخص بعید مرتکب شده وی را سرزنش می‌کنند تا بدین وسیله مرتکب را از انجام این فعل ناشایست که موجب عتاب می‌گردد منع کنند. بر همین اساس خداوند به پیامبر (ص) فرمود: «لَئِنْ أَشْرَكَتَ لِيَحْبِطَنَّ عَمَلُكَ وَلَتَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ» [الزمر، ۶۵]. خداوند می‌داندست که پیامبرش هرگز به او شرک نخواهد آورد و با این حال چنین خطاب به آن حضرت نموده پس قطعاً مقصود، امت آن حضرت است. موسی (ع) نیز برادرش هارون را مورد عتاب قرار داد ولی مقصود امتش بود و در این نحو از خطاب، اقتداء به خداوند نمود و روش معمول صالحانی را که قبل از او و نیز در عصرش می‌زیستند اعمال نمود [۹، ج ۱، ص ۶۸-۶۹].

۲.۲.۲. تأویل آیات متشابه

تأویل از ماده «أول» به معنی برگردانیدن به اصل است. مراد از «تأویل» ارجاع کلمات و مفاهیم آن‌ها به مقاصدی است که از جانب گوینده اراده شده است [۳۴، ص ۹۹؛ ۶۵]. آیات متشابه دسته‌ای از آیات است که برای تبیین معنای آن‌ها، باید آن‌ها را به آیات محکم ارجاع داد. امام رضا^(ع) در روایتی به لزوم ارجاع آیات متشابه به آیات محکم قرآن اشاره کرده است [۱۰، ج ۱، ص ۲۹۰]. بر این اساس شیخ صدوق نمونه‌های متعددی از آیات متشابه را که موهّم جسمانیت خداوند است تأویل کرده است مانند: «ید» در آیه "بَلْ يَدَاهُ مَبْسُوطَتَانِ.." [المائدة، ۶۴] به معنی نعمت دنیا و نعمت آخرت [۴، ص ۲۳]، "وَلَتُصْنَعَ عَلَيَّ عَيْنِي" [طه، ۳۹] یعنی «علی حفظی» [۶، ص ۱۶۴]، و «وجه» در آیه "كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ.." [القصص، ۸۸] به معنای دین و جهتی است که آمدن به سوی خدا از آن جهت صورت می‌گیرد، و بدان روی به خداوند توجه می‌شود [۴، ص ۲۳].

۲.۲.۳. تفسیر بطنی

قرآن کریم علاوه بر معنای ظاهری، معانی باطنی نیز دارد که همان «بطون قرآن» است. امام باقر^(ع) در روایتی فرموده است: «إِنَّ لِلْقُرْآنِ بَطْنًا وَلِلْبَطْنِ بَطْنًا وَلَهُ ظَهْرٌ وَلِلظَّهْرِ ظَهْرٌ» [۲۶، ج ۲، ص ۳۰۰]. شیخ صدوق در باب «معنی ظهر القرآن و بطنه» از حمران بن أعین روایت کرده که گوید: از امام باقر^(ع) پرسیدم: معنی ظهر قرآن و بطن آن چیست؟ فرمود: ظهر آن کسانی هستند که قرآن درباره ایشان نازل گردیده، و بطن آن کسانی هستند که پس از نزول قرآن همانند گروه اول به آن عمل می‌کنند و هر چه درباره آنان نازل شده، درباره این‌ها نیز جاری است. [۸، ص ۲۵۹]. بررسی‌ها نشان می‌دهد که یکی دیگر از شیوه‌های تفسیری شیخ صدوق، بیان بطون آیات است. نمونه‌های زیر بیانگر این مدعاست:

أ) او می‌نویسد: هیچ آیه‌ای نیست که به بهشت برسد مگر آنکه در شأن پیامبر و ائمه^(ع) و شیعیان و تابعان ایشان است و هیچ آیه نیست که به آتش برسد مگر آنکه درباره دشمنان و مخالفان ایشان است و اگر آیه‌های قرآنی در ذکر اولین باشد، پس هر چه خوبی در آن هاست در اهل خیر جاری، و هر چه بدی باشد در اهل شر جاری است [۴، ص ۸۷-۸۸].

ب) از ابوبصیر روایت شده که گوید: به امام باقر^(ع) عرضه داشتم: ساده‌ترین چیزی که بنده به واسطه آن داخل در دوزخ می‌شود چیست؟ فرمود: کسی که درهمی از مال یتیم بخورد و ما یتیم هستیم. وی به منظور تبیین روایت مذکور که در آن مراد از یتیم، اهل بیت^(ع) ذکر شده با توجه به دیدگاهش درباره جری و تطبیق در قرآن کریم می‌نویسد: یتیم در این موضع به معنی بی قرین و بی همتا است و به این معنی پیامبر^(ص) یتیم نامیده شده و همچنین هر امامی که پس از وی آمده است به این معنی یتیم است. آیه "إِنَّ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ الْيَتَامَى ظُلْمًا.." [النساء، ۱۰] نیز در باره آن‌ها نازل شده و پس از ایشان در باره سایر ایتام جریان یافته است. در یتیم را نیز از آن رو یتیم می‌گویند که بی همتا است [۱۲، ج ۲، ص ۵۲۱-۵۲۲؛ برای نمونه‌های دیگر نک: ۱۴، ج ۲، ص ۲۸۸؛ ۶، ص ۴۵۴].

۴.۲.۲. بیان وجه جمع بین روایات تفسیری

یکی از جلوه‌های روش تفسیری قرآن به سنت در آثار شیخ صدوق، بیان وجه جمع بین روایات تفسیری است. این امر از یک سو ناظر به شیوه‌های فقه‌الحدیثی وی و از سوی دیگر ناظر به یکی از جنبه‌های اجتهادی او در تفسیر روایی است:

أ) در «من لایحضره الفقیه»، روایتی نقل شده که از امام صادق^(ع) پرسیدند ذبیح چه کسی بود؟ حضرت فرمود: اسماعیل^(ع) بود زیرا خداوند نخست داستان او را در کتاب خود ذکر کرده و سپس می‌فرماید: "وَبَشِّرْنَاهُ بِإِسْحَاقَ نَبِيًّا مِنَ الصَّالِحِينَ" [الصافات، ۱۱۲]. او در ذیل این روایت می‌نویسد: روایات در خصوص ذبیح مختلف است، چنانکه در بعضی از آن‌ها چنین وارد شده که ذبیح اسماعیل، و در بعضی این گونه وارد شده که ذبیح، اسحاق بوده است، و راهی برای رد اخبار در صورتی که طرق آن صحیح باشد - وجود ندارد. در ادامه، وجه جمع بین این دو دسته از روایات را این گونه بیان کرده است: ذبیح اسماعیل بود، ولی اسحاق چون متولد شد پس از آن، آرزو کرد که ای کاش او همان کسی بود که پدرش به ذبح او مأمور شده بود، و او در برابر امر خدا صبر می‌کرد و تسلیم می‌گشت - همان طور که برادرش صبر کرد و تسلیم شد - تا به درجه او در ثواب نائل آید. پس خدا این آرزو را که در دل او می‌گذشت بدانست، و در برابر این تمّنی در جمع فرشتگان خود، او را ذبیح نامید [۱۴، ج ۲، ص ۲۳۰-۲۳۱]. شیخ صدوق وجه جمع مذکور را در ذیل روایتی از امام رضا^(ع) درباره روایت «أنا بن الذبیحین» در عیون أخبار الرضا^(ع) نیز بیان کرده است [۱۰، ج ۱، ص ۲۱۰].

ب) شیخ در باب «انْقِطَاعُ يَتِيمِ الْيَتِيمِ» روایات متعددی نقل کرده که در برخی از آن‌ها پایان یتیمی یتیم، احتلام و در برخی اتمام سیزده سال و ورود به چهارده سال و در برخی «ایناس رشد» به معنی حفظ مال ذکر شده است [۱۴، ج ۴، ص ۲۲۰-۲۲۲]. وی سپس روایتی از امام صادق^(ع) نقل کرده که حضرت در تفسیر آیه «وَابْتَلُوا الْيَتَامَىٰ حَتَّىٰ إِذَا بَلَغُوا النِّكَاحَ فَإِنْ آنَسْتُمْ مِنْهُمْ رُشْدًا فَادْفَعُوا إِلَيْهِمْ أَمْوَالَهُمْ» [النساء، ۶] فرمود: زمانی که دیدید که ایشان خاندان محمد^(ص) را دوست دارند، آن‌ها را به درجه‌ای ترفیع دهید. شیخ صدوق می‌نویسد: این حدیث مخالفتی با حدیث قبل ندارد، زیرا یتیم زمانی که رشدی از جانب او احساس شود - که همان حفظ مال باشد - مالش به او تسلیم می‌شود و همچنین زمانی که رشد در قبول حق از او احساس شود، به این وسیله آزمایش می‌گردد. او در ادامه تصریح می‌کند: «وَقَدْ تَنْزِلُ الْآيَةُ فِي شَيْءٍ وَ تَجْرِي فِي غَيْرِهِ»، یعنی گاه آیه‌ای درباره موضوعی نازل می‌شود، ولی به سنت «جری» در موارد دیگر نیز جریان می‌یابد [۱۴، ج ۴، ص ۲۲۲]. در جای دیگر نیز تصریح کرده: «الْآيَةُ إِذَا نَزَلَتْ فِي شَيْءٍ فَهِيَ مُنْزَلَةٌ فِي كُلِّ مَا يَجْرِي فِيهِ» چون آیه‌ای در باره موضوعی نازل شود، در باره هر موضوعی که در آن مسیر قرار گرفته باشد نازل شده است [۱۴، ج ۲، ص ۲۸۸]. با توجه به تقدّم زمانی شیخ صدوق، به کارگیری قاعده «جری و تطبیق» در بیان دیدگاه تفسیری یکی از ابتکارهای تفسیری وی بشمار می‌رود. این اصطلاح برگرفته از سخن اهل بیت^(ع) است مانند روایتی از امام باقر^(ع) که درباره قرآن فرمود: «...يَجْرِي كَمَا يَجْرِي الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ...» [۴۰، ص ۱۹۶؛ ۴۸، ص ۳۰۱].

۲.۵. نقد روایات تفسیری

یکی دیگر از ابعاد اجتهاد در میراث تفسیری شیخ صدوق، نقد روایات تفسیری است. مراد از نقد در اینجا ردّ و بیان دیدگاه صحیح در ارتباط با آن موضوع است و نمونه‌های زیر گویای این شیوه تفسیری وی است:

أ) در باب «ملوک الأنبياء في الأرض أربعة» در «الخصال»، درباره ذوالقرنین که در آیات ۸۳ تا ۹۹ سوره کهف از او یاد شده، از امام باقر^(ع) روایت کرده است: «خدا پیامبری بعد از نوح نفرستاده که در زمین پادشاه باشد مگر چهار تن: ذو القرنین که نامش عیاش است، داود، سلیمان و یوسف. عیاش پادشاه میان خاور تا باختر بود...». در این روایت اشاره شده که ذوالقرنین یکی از انبیاء بوده است. شیخ صدوق می‌نویسد: این خبر چنین

رسیده ولی آنچه درست است و من درباره ذوالقرنین به آن اعتقاد دارم این است که ذوالقرنین پیامبر نبوده بلکه بنده شایسته‌ای بوده که خدا را دوست داشته و خدا هم او را دوست داشته است. او برای خدا کار کرد و خدا نیز او را یاری کرد. امیرالمؤمنین^(ع) فرمود: در میان شما هم مانند ذوالقرنین هست (مقصود خودش بوده). ذوالقرنین از جانب خدا به پادشاهی برگزیده شد، چنانچه طالوت از جانب خدا پادشاه شد. خداوند می‌فرماید: «وَقَالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ إِنَّ اللَّهَ قَدْ بَعَثَ لَكُمْ طَالُوتَ مَلِكًا..» [البقرة، ۲۴۷] و روا باشد که در شمار پیامبران نام کسی (ذوالقرنین) برده شود که پیامبر نبوده همان‌گونه که رواست کسی که فرشته نیست در شمار فرشتگان نام برده شود، خداوند می‌فرماید: «وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ كَانَ مِنَ الْجِنِّ..» [الکهف، ۵۰؛ ۱۳، ج ۱، ص ۲۴۸].

ب) در ذیل نامه امام رضا^(ع) به محمد بن سنان که در بخشی از آن وجوب فریضة حج یک مرتبه ذکر شده می‌نویسد: این حدیث چنین روایت شده اما آنچه که من به آن اعتماد دارم و به آن فتوا می‌دهم این است که حج بر اهل جده در هر سال فریضة واجب است. وی به منظور اثبات این مطلب دو روایت از امام صادق^(ع) نقل کرده که حضرت فرمود: حج بر اهل جده در هر سال واجب است و نیز فرمود: همانا در کتاب خدا در آنچه نازل شده «وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ فِي كُلِّ عَامٍ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا» است که حضرت قید «فِي كُلِّ عَامٍ» را در آیه مبارکه بیان کرده است [۹، ج ۲، ص ۴۰۵].

۶.۲.۲. نقد آراء تفسیری

شیخ صدوق گاه در برخی از موارد به نقد اقوال تفسیری پرداخته است که این امر نیز جنبه اجتهادی وی در تفسیر قرآن را بهتر نمایان می‌سازد. نمونه‌های زیر بیانگر این مدعاست:

أ) وی در کتاب «کمال الدین» در ادامه نقل روایاتی که در آن امام صادق^(ع) آیه «الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ..» [البقرة، ۳] را ناظر به حضرت مهدی^(ع) و قیام ایشان دانسته [۱۲، ج ۱، ص ۱۷-۱۸]، دیدگاه یکی از مخالفان را در تفسیر این آیه نقل و نقد کرده است. وی می‌گوید یکی از مخالفان در باره این آیه با من سخن گفته و اظهار داشته که معنای «الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ» این است که به حشر و نشر و احوال روز قیامت، ایمان می‌آورند. به او گفتم: در تأویلت دچار جهل شده‌ای و در گفتارت مبتلای به گمراهی،

زیرا یهود و نصارا و بسیاری از فرقه‌های مشرکان و مخالفان اسلام نیز ایمان به حشر و نشر و حساب و ثواب و عقاب دارند و خداوند مؤمنان را مدح نمی‌کند به مدحی که فرقه‌های کفر و الحاد نیز با آن‌ها شریک باشند بلکه خداوند مؤمنان را وصف و ستایشی فرموده که مخصوص آن‌هاست و دیگری با ایشان شریک نیست [۱۲، ج ۱، ص ۱۸].

ب) شیخ صدوق در ذیل روایتی از امیرالمؤمنین^(ع) درباره «قدر» پس از ذکر ده وجه برای معنی «فتنه» در قرآن کریم (ضلال، إختبار، حجت، شرک، کفر، إحراق بالنار، عذاب، قتل، صد و شدة المحنة) می‌نویسد: علی بن ابراهیم وجه دیگری بر این وجوه افزوده و با استناد به آیه «إِنَّمَا أَمْوَالُكُمْ وَأَوْلَادُكُمْ فِتْنَةٌ» [التغابن، ۱۵] یکی دیگر از وجوه فتنه در قرآن را محبت دانسته است [۵۴، ج ۱، ص ۷ و ج ۲، ص ۳۷۲]. سپس می‌نویسد: آنچه باور دارم این است که وجوه فتنه ده وجه است و فتنه در این آیه نیز به معنی محنت است و تصدیق این مطلب سخن پیامبر^(ص) است که فرمود: أُولَدُ مَجْهَلَةٍ مِحْنَةٌ مَبْخَلَةٌ [۶، ص ۳۸۷-۳۸۸] فرزند ندانستگاه و موجب محنت و بخل است (نمونه دیگر نقد دیدگاه مشبّهه در تفسیر آیه «إِنَّ رَبَّكُمُ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ» است [الأعراف، ۵۴؛ ص ۳۱۷-۳۱۸].

۳. گرایش تفسیری

مقصود از گرایش تفسیری، صبغه‌ها و لون‌های مختلف تفسیر قرآن است که گاه با عناوینی چون تفسیر کلامی، تفسیر تربیتی، تفسیر اخلاقی و... معرفی می‌شود. در واقع مراد از گرایش تفسیری، سمت و سویی است که ذهن مفسر، در تعامل با شرایط و مسایل عصر خود، بدان تمایل دارد و گاهی از آن با عنوان اتّجاهات تفسیری نیز یاد می‌شود [۳۸، ص ۴۷-۴۹]. پی‌جویی این اصطلاح در آثار به‌جامانده از شیخ صدوق ما را به وجود گرایش‌های زیر رهنمون می‌سازد:

۳.۱. گرایش روایی

گرایش روایی یکی از گرایش‌های تفسیری شیخ صدوق در تفسیر قرآن است. شیخ صدوق در تفسیر قرآن توجه بسیاری به روایات تفسیری اهل‌بیت^(ع) داشته که این امر ناظر به جایگاه، و مقام علمی ایشان است. خداوند در آیه «وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَ الرّٰسِخُونَ فِي الْعِلْمِ» [آل عمران، ۷] علم به تأویل قرآن را مختص خویش و راسخان

در علم دانسته است و به استناد بسیاری از روایات، «راسخان در علم» رسول خدا^(ص) و امامان معصوم^(ع) هستند [۴۰، ص ۱۹۶؛ ۵۷، ج ۱، ص ۲۱۳]. همچنین آیات و روایات دیگری وجود دارد که بیانگر علم اهل بیت^(ع) به تفسیر و تأویل قرآن کریم است [العنکبوت، ۴۹؛ ۴۰، ص ۲۰۵؛ ۵۷، ج ۱، ص ۲۱۴]. بر این اساس گرایش اصلی شیخ صدوق در تفسیر قرآن، گرایش روایی است. به عنوان نمونه وی در باب «تفسیر قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ إِلَى آخِرِهَا» پانزده روایت ذکر کرده [۶، ص ۸۸-۹۵]، و نیز در باب تفسیر «وَالْأَرْضُ جَمِيعاً قَبْضَتُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ..» [الزمر، ۶۷] دو روایت آورده است (۶، ص ۱۶۰-۱۶۲). اگر چه شیخ صدوق در تفسیر قرآن کریم توجه بسیاری به روایات معصومان^(ع) دارد لکن زمینه‌های اجتهاد در بخش‌های تفسیری وی نیز نمایان است که به آن اشاره شد.

۲.۳. گرایش کلامی

گرایش کلامی یکی دیگر از گرایش‌های تفسیری شیخ صدوق است. بارزترین مصادیق این گرایش در آثار شیخ صدوق، مقدمه ارزشمند تفسیری - کلامی وی در ابتدای کتاب «کمال‌الدین» است که در آن، مباحث کلامی گوناگونی چون لزوم وجود خلیفه در زمین و ضرورت نیاز به امام، تقدم وجود خلیفه بر دیگران، اختصاص تعیین خلیفه به خداوند، لزوم عصمت خلیفه و امام، وجوب اطاعت از خلیفه، غیبت امام^(ع) و وجوب وحدت خلیفه در هر زمان را از آیه «إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً» [البقرة، ۳۰] استنباط و تبیین کرده است [۱۲، ج ۱، ص ۴-۱۳]. در اینجا به دو نمونه از این مباحث اشاره می‌کنیم:

أ) شیخ صدوق لزوم وجود خلیفه پیش از آفرینش دیگر مخلوقات را چنین تبیین می‌کند: «خداوند می‌فرماید: «إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً» خداوند پیش از آفرینش، از خلیفه سخن می‌گوید و این دلالت دارد که حکمت در وجود خلیفه، بر حکمت در آفرینش مقدم است و بدین دلیل است که بدان آغاز کرده، زیرا او حکیم است. حکیم کسی است که موضوع مهم‌تر را بر امر عمومی مقدم دارد و این تصدیق قول امام صادق^(ع) است که فرمود: الْحُجَّةُ قَبْلَ الْخَلْقِ وَ مَعَ الْخَلْقِ وَ بَعْدَ الْخَلْقِ [۴۰، ص ۴۸۷؛ ۵۷، ج ۱، ص ۱۷۷] اگر خداوند خلقی را بیافریند در حالی که خلیفه‌ای نباشد، ایشان را در معرض تباهی قرار داده است» [۵۷، ج ۱، ص ۴]. علامه حلی، نباطی و فیض کاشانی نیز با اندکی اختلاف به این مطلب اشاره کرده‌اند [۳۱، ص ۳۲۴-۳۲۵؛ ۶۹، ج ۱، ص ۸۶؛ ۵۱، ج ۱، ص ۵۰۹].

ب) وی در کتاب «اعتقادات/الإمامية» انبیاء، رسل و حجج الهی را برتر از ملائکه دانسته و با استناد به آیات مذکور، سخن ملائکه که گفتند: «قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا...» را تمنای منزلت آدم^(ع) دانسته و بر این باور است که این تمنّا بیانگر برتری آن منزلت بر منزلت آنان است و علم سبب برتری است. وی آیات تعلیم اسماء و نیز آیات سجده ملائکه بر آدم^(ع) را بیانگر برتری وی بر ملائکه دانسته و در ادامه این سجده را از یک سو عبودیت و اطاعت خدا و از سوی دیگر إکرام به آدم^(ع) به سبب ودیعه قرار دادن پیامبر و ائمه اطهار^(ع) در صلب وی دانسته است [۴، ص ۸۹-۹۰].

۴. شیوه ارائه مباحث تفسیری

مفسران در ارائه مباحث تفسیری، دو شیوه متفاوت دارند که عبارت‌اند از شیوه ترتیبی و شیوه موضوعی.

۱.۴. تفسیر ترتیبی

کتاب «تفسیر قرآن» از کتب شیخ صدوق است که در «من لایحضره الفقیه»، «التوحید» و «الخصال» از آن یاد کرده است [۱۴، ج ۲، ص ۳۲۸؛ ۶، ص ۴۷؛ ۱۳، ص ۲۷۰]. نجاشی نیز کتاب «تفسیر القرآن» و «مختصر تفسیر القرآن» را در میان کتب وی ذکر کرده [۷۰، ص ۳۹۱-۳۹۲]، و شیخ طوسی و ابن شهر آشوب نیز کتاب تفسیری برای او بر شمرده‌اند [۴۶، ص ۱۵۷؛ ۱۷، ص ۱۱۲]. اگرچه این تفسیر اکنون موجود نیست لکن در آثار به جا مانده از وی، علاوه بر یافتن روایات تفسیری اهل بیت^(ع)، در ذیل برخی از روایات می‌توان به دیدگاه‌های تفسیری وی که به نحو اجتهادی بیان شده نیز دست یافت. از سوی دیگر باید توجه داشت که حجم قابل توجهی از روایات تفاسیر ترتیبی چون نورالثقلین، البرهان و کنزالدقائق برگرفته از آثار شیخ صدوق است. تفسیر بازسازی شده از شیخ صدوق که به زودی به طبع می‌رسد نیز مشتمل بر انبوهی از روایات است که بیشتر سوره‌های قرآن را به لحاظ تفسیر روایی پوشش می‌دهد. با توجه به این که تفاسیر افرادی چون علی بن ابراهیم و عیاشی و دیگران که متقدم بر شیخ صدوق بوده‌اند به صورت ترتیبی بوده و تنها کتب آیات الأحکام به صورت تفسیر موضوعی تدوین می‌شده، چنین استنباط می‌شود که تفسیر شیخ صدوق نیز تفسیری ترتیبی و روایی بوده که علاوه بر روایات، دیدگاه‌های تفسیری وی به صورت اجتهادی را نیز شامل می‌شده است.

۲.۴. تفسیر موضوعی

یکی دیگر از گونه‌های روش تفسیری شیخ صدوق، تفسیر موضوعی است که در اینجا به ذکر دو نمونه از آن بسنده می‌کنیم:

أ) رجعت در قرآن کریم: شیخ صدوق در «اعتقادات/الإمامية» به منظور اثبات رجعت به دو دسته از آیات قرآن استناد نموده است. دسته اول، آیات ناظر به رجعت در امت‌های پیشین و دسته دوم آیات بیانگر رجعت پیش از قیامت است. وی به روش تفسیر موضوعی این آیات را درباره موضوع رجعت گردآورده و دلالت هر کدام بر امکان و یا اثبات رجعت را بیان کرده است. شیخ صدوق در استدلال خویش بر اثبات رجعت ابتدا پنج آیه از آیات ناظر به رجعت در امت‌های پیشین را که بیانگر امکان رجعت است ذکر کرده و توضیح مختصری در ذیل هر آیه بیان کرده است:

- در ذیل آیه «أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ خَرَجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَهُمْ أُلُوفٌ حَذَرَ الْمَوْتِ فَقَالَ لَهُمُ اللَّهُ مُوتُوا ثُمَّ أَحْيَاهُمْ..» [البقرة، ۲۴۳] او به تفصیل این داستان را نقل کرده است [نک: ۴، ص ۶۰-۶۱]. وی در ذیل آیه «أَوْ كَالَّذِي مَرَّ عَلَى قَرْيَةٍ..» [البقرة، ۲۵۹] می‌نویسد: عزیر صد سال مرده بود، سپس به دنیا بازگشت و در آن باقی ماند و سپس به أجل خویش مرد [۴، ص ۶۱]. در مورد آیه «ثُمَّ بَعَثْنَاكُمْ مِنْ بَعْدِ مَوْتِكُمْ..» [البقرة، ۵۶] نیز می‌نویسد: چون بنی‌اسرائیل سخن خداوند را استماع نمودند، گفتند آن را تصدیق نمی‌کنیم تا خدا را عیان ببینیم، لذا به سبب ظلمشان آن‌ها را صاعقه گرفت و مردند. موسی^(ع) عرض کرد: پروردگارا به بنی‌اسرائیل چه جواب گویم وقتی که به نزد ایشان برمی‌گردم؟ پس خداوند آن‌ها را زنده نمود و به دنیا برگشتند و خوردند و آشامیدند و ازدواج کردند. دارای فرزند شدند و در دنیا باقی ماندند و به أجل خویش مردند [۴، ص ۶۱]. نمونه دیگر آیه «وَاِذْ تُخْرِجُ الْمَوْتَى بِأَذْنِي..» [المائدة، ۱۱۰] است که بر اساس آن، همه مردگانی که عیسی^(ع) آن‌ها را زنده کرد به اذن خداوند به دنیا بازگشتند و در آن باقی ماندند و سپس به آجال خویش مردند [۴، ص ۶۱-۶۲]. مثال دیگر، اصحاب کهف است که بر اساس آیه «وَلَبِثُوا فِي كَهْفِهِمْ ثَلَاثَ مِائَةٍ سِنِينَ وَازْدَادُوا تِسْعًا» [الكهف، ۲۵] خداوند آن‌ها را برانگیخت و به دنیا بازگشتند که داستان آن‌ها معروف است؛ بنابراین، رجعت در امت‌های پیشین بوده است. پیامبر^(ص) فرمود: «يَكُونُ فِي هَذِهِ الْأُمَّةِ مِثْلُ مَا يَكُونُ فِي الْأُمَمِ السَّالِفَةِ حَذْوَ النَّعْلِ بِالنَّعْلِ وَالْقِدَّةِ بِالْقِدَّةِ». بر این اساس، شیخ صدوق، مدلول آن آیات را که ناظر به وقوع رجعت در امت‌های گذشته بوده

در کنار روایت مذکور قرار داده و چنین نتیجه می‌گیرد که بر طبق این اصل، در امت اسلام نیز رجعتی خواهد بود [۴، ص ۶۲].

شیخ صدوق سپس در خصوص اثبات رجعت، دو آیه ذکر کرده است: آیه «وَحَسْرَتُهُمْ فَلَمْ تَغَادِرْ مِنْهُمْ أَحَدًا» [الکَهِف، ۴۷] و «وَيَوْمَ نَحْشُرُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ فَوْجًا مِمَّنْ يُكَذِّبُ بِآيَاتِنَا..» [النمل، ۸۳]. او می‌گوید: روزی که در آن همهٔ مردم محشور می‌شوند غیر از آن روزی است که در آن دسته‌ای از مردم محشور می‌شوند [۴، ص ۶۲-۶۳]. وی آیه «وَأَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ لَا يَبْعَثُ اللَّهُ مَنْ يَمُوتُ بَلَى وَعْدًا عَلَيْهِ حَقًّا..» [النحل، ۳۸] را نیز به رجعت ارتباط داده و به آیه بعد از آن استناد می‌کند که می‌فرماید: «لَيُبَيِّنَ لَهُمُ الَّذِي يُخْتَلِفُونَ فِيهِ..» [النحل، ۳۹] زیرا تبیین در دنیا اتفاق می‌افتد نه در آخرت [۴، ص ۶۳].

ب) طهارت آب: شیخ صدوق در ذیل باب «الْمِيَاهُ وَطَهْرُهَا وَنَجَاسَتُهَا» در «من لا یحضره الفقیه»، چنین نوشته است: خداوند متعال می‌فرماید: «وَأَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً طَهُورًا» [الفرقان، ۴۸] و می‌فرماید: «وَأَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً بِقَدَرٍ فَأَسْكَنَّاهُ فِي الْأَرْضِ وَإِنَّا عَلَى ذَهَابٍ بِهِ لِقَادِرُونَ» [المؤمنون، ۱۸] و می‌فرماید: «وَيُنَزِّلُ عَلَيْكُمْ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً لِيُطَهِّرَكُمْ بِهِ..» [الأنفال، ۱۱]. وی پس از ذکر سه آیه مذکور در خصوص انواع آب‌ها و احکام آن، با توجه به دلالت مجموع آیات مذکور، نتیجه مستفاد خویش را چنین بیان کرده است: بنابراین آیات، منشأ و منبع آب‌ها جملگی از آسمان است و همگی آن‌ها پاک و پاک‌کننده‌اند و به همین ترتیب آب دریا (که در سطح زمین است) و آب چاه (که در زیر زمین قرار دارد) نیز جملگی پاک و پاک‌کننده‌اند [۱۴، ج ۱، ص ۵].

ج) رؤیت خداوند: وی در ذیل روایاتی در باب «رؤیت خداوند»، آن را به معنی علم دانسته زیرا دنیا سرای شک است و با برپایی قیامت، آیات الهی و ثواب و عقاب الهی برای مردم روشن خواهد شد و شک آن‌ها برطرف خواهد گردید همان‌گونه که خداوند فرموده است: «لَقَدْ كُنْتَ فِي غَفْلَةٍ مِنْ هَذَا فَكَشَفْنَا عَنْكَ غِطَاءَكَ فَبَصَرُكَ الْيَوْمَ حَدِيدٌ» [ق، ۲۲]. سپس به منظور تبیین بهتر این مطلب به آیات «أَلَمْ تَرَ إِلَى رَبِّكَ كَيْفَ مَدَّ الظِّلَّ..» [الفرقان، ۴۵]، «أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِي حَاجَّ إِبْرَاهِيمَ فِي رَبِّهِ..» [البقرة، ۲۵۸]، «أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ خَرَجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَهُمْ أُلُوفٌ حَذَرَ الْمَوْتِ..» [البقرة،

[۲۴۳]، و «أَلَمْ تَرَ كَيْفَ فَعَلَ رَبُّكَ بِأَصْحَابِ الْفِيلِ» [الفیل، ۱] استناد کرده و آن‌ها را ناظر به رؤیت قلبی دانسته است و نه رؤیت با چشم. آنگاه به آیه «فَلَمَّا تَجَلَّى رَبُّهُ لِلْجَبَلِ...» [الأعراف، ۱۴۳] اشاره کرده است [۶، ص ۱۲۰]. برای مطالعه نمونه‌های دیگر نک: معنی «قضاء» در قرآن [۶، ص ۳۸۴-۳۸۶] و معنی امام در قرآن [۴، ص ۱۰۲].

نتیجه‌گیری

۱. قدسی بودن و وحیانی بودن قرآن، نص و قرائت واحد، قابل فهم بودن و جواز تفسیر، ساختار چندمعنایی قرآن و انسجام و پیوستگی آیات آن، از مهم‌ترین مبانی تفسیری شیخ صدوق به شمار می‌آید. به لحاظ روشی، شیخ صدوق علاوه بر تفسیر قرآن به قرآن و تفسیر قرآن به سنت که ناظر به روش وی در تفسیر قرآن به مأثور بوده، به تفسیر ادبی، تأویل آیات متشابه، بیان بطون آیات، بیان وجه جمع بین روایات تفسیری، نقد روایات تفسیری و نقد آراء تفسیری که بیانگر روش تفسیر اجتهادی و زمینه‌های اجتهاد او در تفسیر قرآن است، نیز پرداخته است.

۲. روش تفسیر قرآن به قرآن در مقام تحلیل محتوا، روش تفسیر موضوعی در ارائه مباحث تفسیری و به‌کارگیری قاعده جری و تطبیق در تفسیر قرآن با ملاحظه تقدم زمانی شیخ صدوق و وجهه حدیثی وی به خوبی بیانگر برخی از ابتکارهای ابن‌بابویه در تفسیر قرآن است.

۳. ابن‌بابویه در تفسیر ادبی و تبیین مفردات، مواردی مانند معنای واژه‌ها، وجه تسمیه اسماء خاص، شواهد شعری عرب، امثال عرب را مورد توجه قرار داده است. وی در بیان نکات بلاغی نیز از مجاز، کنایه، معانی حروف و نوع خطاب سخن گفته است.

۴. شیخ صدوق از یک سو در موارد متعدد، روش تفسیر قرآن به قرآن را به کار گرفته و از سوی دیگر روایت ضرب قرآن را نقل کرده که نشان می‌دهد وی روایت ضرب القرآن را ناظر به تفسیر به رأی می‌دانسته است.

۵. ابن‌بابویه از محدثان پیش‌گام در عرصه تفسیر قرآن کریم بوده و برخی از مبانی تفسیری وی در میان آثار وی بیان شده است. او در حوزه تفسیر، به روش روایی - اجتهادی به تفسیر آیات قرآن کریم پرداخته و بر بزرگانی چون شیخ مفید، سید مرتضی و شیخ طوسی که به صورت جدی به تفسیر اجتهادی قرآن مبادرت کرده‌اند، تقدم

زمانی دارد. بدین ترتیب نه تنها نمی‌توان او را به اخباری‌گری محکوم نمود بلکه اجتهادات تفسیری وی را می‌توان پیوندی بین روش تفسیر قرآن به سنت و روش تفسیر اجتهادی دانست و آن را در قالب یک مکتب تفسیر روایی - اجتهادی متقدم در تاریخ تفسیر امامیه معرفی و تبیین نمود.

کتابشناسی

- [۱]. قرآن کریم، ترجمه محمدمهدی فولادوند، تهران، دارالقرآن الکریم.
- [۲]. آقابزرگ تهرانی (؟). الذریعة الی تصانیف الشیعة، بیروت، دار الأضواء.
- [۳]. ابن اثیر جزری، مبارک بن محمد (؟). النهایة فی غریب الحدیث و الأثر، تهران، مؤسسه مطبوعاتی اسماعیلیان.
- [۴]. ابن بابویه قمی، محمد بن علی (۱۴۱۴ق). الاعتقادات فی دین الإمامیة، قم، کنگره شیخ مفید.
- [۵]. ----- (۱۴۰۰ق) أمالی الصدوق، بیروت، اعلمی.
- [۶]. ----- (۱۳۹۸ق). التوحید، قم، انتشارات جامعه مدرسین.
- [۷]. ----- (۱۴۰۶ق). ثواب الأعمال و عقاب الأعمال، چاپ اول، قم، دارالرضی.
- [۸]. ----- (۱۴۰۳ق). الخصال، قم، جامعه مدرسین.
- [۹]. ----- (؟). علل الشرائع، چاپ اول، قم، داوری.
- [۱۰]. ----- (۱۳۷۸ق). عیون أخبار الرضا^(ع)، انتشارات جهان.
- [۱۱]. ----- (؟). فضائل الأشهر الثلاثة، قم، مكتبة الداوری.
- [۱۲]. ----- (۱۳۹۵ق). کمال الدین و تمام النعمة، چاپ دوم، تهران، اسلامیه .
- [۱۳]. ----- (۱۴۰۳ق). معانی الأخبار، چاپ اول، قم، جامعه مدرسین .
- [۱۴]. ----- (۱۴۱۳ق). من لا یحضره الفقیه، قم، انتشارات جامعه مدرسین .
- [۱۵]. ابن حبان، صحیح/ابن حبان (۱۴۱۴ق). مؤسسة الرسالة، بی‌جا.
- [۱۶]. ابن داود حلّی، حسن بن علی (۱۳۸۳ق). الرجال، تهران، انتشارات دانشگاه تهران.
- [۱۷]. ابن شهر آشوب مازندرانی، محمد بن علی (۱۳۸۰ق). معالم العلماء، نجف، منشورات المطبعة الحیدریة.
- [۱۸]. ابن عساکر، علی بن حسن (۱۴۱۵ق). تاریخ مدینة دمشق، بیروت دار الفکر.
- [۱۹]. ابن قتیبه دینوری، عبدالله بن مسلم (؟). تأویل مشکل القرآن، بیروت، دارالکتب العلمیة.

- [۲۰]. ----- (۱۴۰۸ق). *غریب‌الحديث*، تحقیق عبد الله جبوری، چاپ اول، قم، دار الکتب‌العلمیه.
- [۲۱]. ----- (۱۹۹۲). *المعارف*، تحقیق ثروت عکاشه، قاهره، الهيئة المصرية العامة للكتاب.
- [۲۲]. ابوعبیده، معمر بن مثنی (۱۳۸۱ق). *مجازالقرآن*، تحقیق محمد فواد سزگین، قاهره، مكتبة الخانجي.
- [۲۳]. احمد بن حنبل (؟). *مسند احمد*، بیروت، دار صادر.
- [۲۴]. بحرانی، سیدهاشم حسینی (۱۴۱۶ق). *البرهان فی تفسیر القرآن*، تهران، بنیاد بعثت.
- [۲۵]. بحرانی، یوسف بن احمد (۱۴۰۵ق). *الحدائق الناضرة*، تحقیق محمد تقی ایروانی و سید عبد الرزاق مقرر، قم، دفتر انتشارات اسلامی.
- [۲۶]. برقی، احمد بن محمد بن خالد (۱۳۸۳ق). *طبقات الرجال (رجال البرقی)*، تهران، انتشارات دانشگاه تهران.
- [۲۷]. بلاذری، احمد بن یحیی (۱۴۱۷ق). *كتاب جمل من انساب الأشراف*، تحقیق سهیل زکار و ریاض زرکلی، بیروت، دار الفکر.
- [۲۸]. پهلوان، منصور (۱۳۸۰ش). *کمال‌الدین-ترجمه پهلوان*، قم، دار الحدیث، چاپ اول.
- [۲۹]. *التفسير المنسوب الى الامام الحسن العسكري*^(ع) (۱۴۰۹ق)، قم، انتشارات مدرسه امام مهدی(عج).
- [۳۰]. آملی، عبدالله (۱۳۷۹ و ۱۳۸۳ش). *تسنیم*، قم، مرکز نشر اسراء.
- [۳۱]. حلّی، حسن بن یوسف (۱۴۰۹ق). *الألفین فی إمامة أمير المؤمنين*^(ع)، قم، انتشارات دارالهجرة.
- [۳۲]. ----- (۱۴۱۱ق). *خلاصة الأقوال فی معرفة أحوال الرجال (رجال العلامة الحلّی)*، قم، دار الذخائر.
- [۳۳]. خصیبی، حسین بن حمدان (۱۴۱۱ق). *الهداية الكبرى*، بیروت، مؤسسة البلاغ.
- [۳۴]. راغب‌اصفهانى، حسین (۱۴۱۲ق). *المفردات فی غریب‌القرآن*، دمشق-بیروت، دارالعلم-الدار الشامیة.
- [۳۵]. سبحانی، جعفر (۱۴۲۶ق). *المناهج التفسیریة فی علوم القرآن*، قم، مؤسسه الإمام الصادق^(ع).
- [۳۶]. سید رضی، محمد بن حسین (؟). *المجازات النبویة*، تحقیق طه محمد الزيتی، قم، منشورات مكتبة بصیرتی.
- [۳۷]. ----- (؟). *نهج‌البلاغه*، انتشارات قم، دار الهجره.

- [۳۸]. شاکر، محمد کاظم (۱۳۸۲ش). *مبانی و روشهای تفسیری*، قم، مرکز جهانی علوم اسلامی.
- [۳۹]. صاحب بن عباد (۱۴۱۴ق)، *المحیط فی اللغة*، تحقیق محمد حسن آل یاسین، چاپ اول، بیروت، عالم الکتاب.
- [۴۰]. صفار، محمد بن حسن (۱۴۰۴ق). *بصائر الدرجات*، قم، انتشارات کتابخانه آیه الله مرعشی.
- [۴۱]. طباطبایی، محمد حسین (۱۳۸۸ش). *قرآن در اسلام*، قم، موسسه بوستان کتاب.
- [۴۲]. طبرانی (۱۴۰۶ق). *المعجم الکبیر*، به کوشش حمدي عبد المجید السلفی، بیروت، دار إحياء التراث العربی.
- [۴۳]. طبری، محمد بن جریر (۱۴۱۲ق). *جامع البیان فی تفسیر القرآن*، بیروت، دار المعرفه.
- [۴۴]. طریحی، فخر الدین (۳۷۵). *مجمع البحرین*، تحقیق سید احمد حسینی، تهران، کتابفروشی مرتضوی.
- [۴۵]. طوسی، محمد بن حسن (۱۴۱۵ق). *رجال الشیخ الطوسی*، قم، انتشارات اسلامی جامعه مدرسین.
- [۴۶]. ----- (؟). *الفهرست*، نجف اشرف، المكتبة المرتضوية.
- [۴۷]. عیاشی، محمد بن مسعود (۱۳۸۰ق). *تفسیر العیاشی*، تحقیق سید هاشم رسولی محلاتی، تهران، چاپخانه علمیه.
- [۴۸]. فاکرمیادی، محمد (۱۴۲۸ق). *قواعد التفسیر لدى الشيعة و السنة*، تهران، مجمع جهانی تقریب بین مذاهب اسلامی.
- [۴۹]. فراهیدی، خلیل بن احمد (۱۴۱۰ق). *کتاب العین*، قم، انتشارات هجرت.
- [۵۰]. فیض کاشانی، محسن (۱۴۱۵ق). *تفسیر الصافی*، به کوشش حسین اعلمی، تهران، انتشارات صدرا.
- [۵۱]. ----- (۱۴۱۸ق). *علم اليقين فی أصول الدین*، تحقیق محسن بیدارفر، قم، انتشارات بیدار.
- [۵۲]. قاسم بن سلام (۱۳۸۴ق). *غریب الحدیث*، تحقیق محمد عبد المعید خان، بیروت، دار الکتاب العربی.
- [۵۳]. قاضی نعمان مغربی (۱۳۸۵ق). *دعائم الإسلام*، مصر، دارالمعارف.
- [۵۴]. قمی، علی بن ابراهیم (۱۴۰۴ق). *تفسیر منسوب به علی بن ابراهیم قمی* [تفسیر القمی]، قم، مؤسسه دارالکتاب.
- [۵۵]. کبیر مدنی، سید علیخان (۱۴۰۹ق). *ریاض السالکین*، محسن حسینی امینی، قم، دفتر انتشارات اسلامی.
- [۵۶]. کشی، محمد بن عمر (۱۳۴۸ش). *رجال الکشی*، مشهد، انتشارات دانشگاه مشهد.

- [۵۷]. کلینی، محمد بن یعقوب (۱۳۶۵ش). *الکافی*، تهران، دار الکتب الإسلامية.
- [۵۸]. مازندرانی، محمد صالح (۱۳۸۲ق). *شرح أصول الکافی*، تحقیق أبو الحسن الشعرانی، تهران، المكتبة الإسلامية.
- [۵۹]. مجلسی، محمد باقر (۱۴۰۴ق). *بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار^(ع)*، بیروت، مؤسسة الوفاء.
- [۶۰]. ----- (۱۴۰۴ق). *مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول*، دار الکتب الإسلامية، تهران- ایران، دوم.
- [۶۱]. معارف، مجید (۱۳۸۹ش). *محدث صادق*، به کوشش علیرضا مختاریپور قهرودی، تهران، همشهری.
- [۶۲]. معرفت، محمد هادی (۱۴۱۹ق). *التفسير والمفسرون فی ثوبه القشيب*، مشهد، دانشگاه علوم اسلامی رضوی.
- [۶۳]. ----- (۱۴۱۵ق). *التمهید فی علوم القرآن*، قم، مؤسسة النشر الاسلامی.
- [۶۴]. مسعودی، علی بن حسین (۱۴۰۹ق). *مروج الذهب و معادن الجواهر*، تحقیق اسعد داغر، قم، دارالهجرة.
- [۶۵]. مصطفوی، حسن (۱۳۶۰ش). *التحقیق فی کلمات القرآن الکریم*، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- [۶۶]. مؤدب، سید رضا و سید محمد موسوی مقدم (۱۳۸۸ش). *اهم مبانی تفسیر قرآن از منظر مفسران شیعه*، مجله شیعه شناسی، شماره ۲۸.
- [۶۷]. مؤدب، سید رضا (۱۳۸۰ش). *روشهای تفسیر قرآن*، قم، اشراق.
- [۶۸]. موصلی ابویعلی (۱۴۰۷ق). *مسند أبي يعلى*، تحقیق حسین سلیم أسد، دار المأمون للتراث.
- [۶۹]. نباطی بیاضی، علی بن یونس (۱۳۸۴ق). *الصراط المستقیم إلى مستحق التقدير*، نجف، کتابخانه حیدریه.
- [۷۰]. نجاشی، احمد بن علی (۱۴۰۷ق). *رجال*، قم، جامعه مدرسین.
- [۷۱]. نجفی، محمد حسن (?). *جواهر الکلام*، تحقیق عباس قوچانی و علی آخوندی، بیروت، دار إحياء التراث العربی.
- [۷۲]. نیشابوری، مسلم (?). *صحیح مسلم*، بیروت، دارالفکر.
- [۷۳]. یحیی بن حسین بن قاسم (۱۳۴۳ش). *التحفة العسجدیة*، یمن، أبو ایمن للطباعة.